









Digitized by the Library and Information  
Centre of the Hungarian Academy of  
Sciences



Vainberg Amin in  
let'szemege.



Vámbéry Ádám in  
Lefkemenye.



برای  
تو

Beda' ul Lughat

1714

Tak Hussein  
wallahum a'lam bi al ghaib

Lughat Nawar.





2

VÁMBÉRY A.

MAGYARAKADEMIA  
KÖNYVTÁRA



جابل لب رسد کال را که نهضد دیوانه کف بر لب آورده دریا تهر  
 زده عشق بی اندازه او پست شوریده سر بصر آورده سیلاب خایه بر آ  
 آورده او زویده که در اینک شاعت بر کمر بسته افتاده صحرار کرد  
 طلب در راه که هر چه بسته منزه دیش از چند و چه چون تعالی شایسته  
 تعالی اندبند و نوازی که کجاست صدف کرمی که بحر موج و تیش راضیه  
 چار و کانه بنوت و امانت نموده تا غواصان سر مایه امت تهی دست از  
 بحریں پیم و میده بزرگ و ندانوش اند چاره پازی که بروج سپهرین  
 مشعل و دوازده کانه امانت منور ساخته تا هر یک از حیرت زدگان کوچه پست  
 وجود و عدم از شش صفت روی با نیال آورند پس اما مترج کجاست  
 و قدم که زبان و ذوالفقار و برق نوک پنهان فحی که در اشقراض شمع  
 و میل و میده کف که دیده تابان پرایه نور و باین مایه طلیعت رساند عید  
 من الصلواته افضلنا و من استیلمات اکلاما چون روشنگران که شایان

نو پس را بدشاخا شکل صنوبری دل بسته اند همواره آشفته خاطر فرد بر کمال  
 و عشق در هم بسته کسو و ترجیح بند خط و پسترا و خال بلکه شیفه سر و طبعی  
 بیت آفر با عی عنده از خوابان چار ابرو و نیند مر جا مصرعی را با مصرعی  
 لغزه و آرزویده یا مطلق را با مطلق مطابقی شینده آویزه گوش عتبات نمود  
 و صفت طلقان معانی را از چاه کفان تعقید و غسلاق بر آورده غریز صبر کنان  
 استعارات نموده اند چون چهره شاد اینده عاده صحنه مرآت جهانای  
 اشعار غریبه و افکار غریبه چنان عرب و بجهان عجم لکرتش قایم کسانای  
 علی شیه مشهور بنوایی که از دوین اربعه و سپهر پنجه صمدای جهانای  
 شش صفت و صفت اقلیم کجاست و بوجه حسن رخم و دیاس فراطول هم صمدانی  
 طالع تخلص مسمی بایسانی را ناپسند آید که این پریر اذان کلمه طلسم چای  
 لغات و رفقه حقیقه و طایفه مقولیه می باشد که کوهستار گل بسته افانسی  
 تازی خالی باشت رضوضا و روان غفوان بهمار بطنت خلاصه خاندان کیستی











که در محراب بتبدیل و ال آویخته اند و موضع ثانی چون نام مردان معارک کارزار  
جلالت و جبارت آثار بلب لب بند میشود اسب را آت نامیده اند  
گویا از قول تیسبیب با سبب باشد و در هر هاله در مردان صبح امر جابجایی  
اند از آن که عبارت از لفظ مینداز باشد و اول نیست از این نام چنانکه در فرود  
و شیرین خبر از احوال خاقان و متوجه نام نهادن فرهاد شیرین زبان کردید  
شعر جامی پر از کجلیس ایلامان خوش آتی و میساق پیاری بولدی رقم کش  
انامی ثانی از کرم غالی کیمیت خاد و در پیکره ال صحنه ظاهر است  
خوبلا زخیل در اهر پیاری و شمشیر کیمیت کیمیت ایچکا چاکوم سیکرتی  
شمال ثالث معین غمگین اوقی که اولو پس جانی انکا کیدی بنی یکا جان  
قالما دی پروای منک جانینا آت **آلتغ** بالغ مدوده نام از و پوکار  
کیمیت بدیل عین بقای در حرف کپوره الاخر از جمله مخصات این  
و صفت تصدیق کاه بهرام و کثرت پواران ال بحر کاه رایش بنان توپین چو

خامه در چمن کرم جولان نموده **پت** آتغ آتغ قد حید یوق ایردی پت صیغ  
سم غمد یوق ایردی پت **پت** لغت الف آتغ و در مقام لیت و لعل استعمال  
یست و **پت** آتغ آتغ می قطع در شرح خبر و موشخ نموده **پت** ای نوای  
خود و اینک کیمیت یک تیماسا شاهی وین صرافین و ما بهی نین ایلغ و  
**پت** لغت الف عبارت از شوهر است ازین پت که مناسب احوال کیمیت  
مادر محسن و در سکوه فوت شوهر و طیفان چوین پس کیمیت ظاهر است  
پیرانیدن انجول غم و شکوه پیرانیدن ایشوت و در و رشی **پت** معنی منضم  
و ایماق قصه در هر دو نام بر آوردن و نام از شد پت چنانکه از سیاق  
شعر ظاهر است **پت** ایلا با شیکم کیمیت کیمیت کیمیت کیمیت کیمیت کیمیت  
ایچک پیرانیدن اولوب **پت** لغت الف نامزد کردن و طایف  
نامزد شد و در محراب و ازل روم و عراق طر حکایت قاعده تدر ابدال  
را و او غایت میکوشید در سیمه سیار مجلس آتغ می خصلت حکایت مهر و



بخونکه از پیش **ادویه** زلفیقه اول کو نخلی غایت ایدی: کویا بواونکا اقلیمی  
**آفتون** که زنده لفظ چه کاهی و آینه از برای اشتهای غایت است آفتون خاؤ  
 تا که شسته است نماید مثلاً بجای تاج کاه تا که آفتون بجای تا شام شسته  
 میگویند آنچه درین شعر ادراشته و لیل روشنی است برانده **عاشق** صراط مستقیم  
 غم ش می بحر ان تا غنما: پیشد و تا که آفتون بواج و بامون بولما پایا  
**آفتون** و اگر دل چشید و داشت چنانکه در این شعر از بوقت ازینس انکار میسازند  
 یافته ظاهر است **آفتون** آفتون میسازد کوک چوک که چلقای  
 کریم یوزی که قار شوسید اکه اکور کای: مطابق است با معنی کی افشج  
 در وصف حاجت و جود مدوح خود **پسر** و ده **عشیر** به صبح کاف و غم  
 الخلفه حین میتج **آفتون** حکیم عربی که پسته و حکیم فارسی معنی شود پست چنانکه  
 اسیات بلف و نشه شخص میشود **قوی** که اول یوز خانقده نظاره ایلائی قوی  
 کیم کو روم بولیش بوقط **پسر** ایامید آج: ای نوایی کو کلما میسازد با صفا

کله روشن است یا یک چهرت یوسیدن روزه آج **آفتون** بلف مدوده چوم  
 تلخ را گویند و محاورات حال بخت یا است حال نماید و قطعی از غزل **آفتون**  
 غنم محارطی قسم را به غیر این نوشکر فاش و شاه پرخ را با ده تلخ این پسر  
 زبان نموده **آفتون** ایستاد ام غلیقا قیقایی چو چوک جانیم نه: ای نوایی کجا  
 ویریس کلک کجای ناگاه **آفتون** بلف مدوده بهوش آمدن خارا لود کجا  
 چودی را در روزه جبر عید ایشال نوشد ارویت نافع **آفتون** پیشه اراپی کین  
 دیرو ای شیخ **کیم** تو لغو چه پمانه پی هر خط ایستاد **آفتون** عبارت پسر و ضبط  
 چنانکه درین بیت در مقام خطاب بلف جمع او نموده: کیلسا آیتور دلا شو کما  
 کیم نه حدیس او ککاین: مکته دلیق پر لا اول پوزنی یاندا او کتارنیک  
**آفتون** به معنی واقع شده است از جمله لغات ترک که در این شعر  
 که مال بر نمی باشد چنانکه در مطلع **پسر** یوزنیک آق ای غم که کیم نمایی  
 جان فدا کند ای درو کیم حسین با مال یلا دینک: دیگر معنی هر حاضر نظر مجاز







بمحمد فایده و اثر را گویند فی آیین و در مقام تپف کنایه از فایده پست ترین  
 مطیع چون در زایل نمودن زهر ناهانی این لغت مفید است از حقه یا قوی و دوت  
 بنوک کز لک بر آورده در کاغذ خطایی اطهار چیده شده است **زهر خرا**  
 پوشش کانی قلدی آغ **نوش** وصلیک انکا تجانین سکا یو متور آسینغ **و نو**  
 نه اینه **کو** آسینغ غروم بهاری میوه سید لیت ماویم **میوه غنای**  
 بولدی بهاریم فی آسینغ **الف** مدوده و غن **مجموعه** پاک و نه راب را گویند  
 تسیم محل با پسیم حال مثال اول از نیماق این شعر که از شیخ جان خجسته  
**مهر** شربت ایتام شیر و جانیم زلال خضر ایل **دیر** آفتاب که ولد ورنی چو  
 فی نو آیین **مثال** نیسین نزار و نه زلال لطافت در جو پار طرین صغیر بود  
**آیین** اچید او شاق تاشش اگر انخو ایرور **طایر** سر و نک ایچون فی نوبی  
**الف** مدوده تنخ ازین شیشل که میوه تنخ مد عابد شیشین چو کز  
 منوره و دوق تسلیم اذراک لذت ایرادیشل و شل مینماید **سیر** که شیشین

بیش از غریب می تنخ **فی** تاکت اولیام کیم بونوع المیش چو کز جانیم آغ  
 بالف مدوده و غن **مجموعه** که بلغت فارسی خرس که نید ازین شیشل که کز  
 در مطیع رشت طمع از اذرازل پس کز و نه غا و ایراد این شعر پوشید مینت  
 آیین لیمی دین حبت غیم نال ایرور **آنی** ایت کا پاساق فی نکال یو  
**الف** شیش الف و غن **مجموعه** با و پاله و پ غرا گویند اما اول ازین بر لای  
 شایسته بایستی سنی بدماغ جان میرسد **معلنی** کاشش تو تا سا اوتوق بونی  
 کز **ایر** که قولیا شستان پاری ایانغ **اما** مثال ثانی را از  
 در این شعریت سوال داپنت **ای** نویسی چون که نکول پر دم چپا پس با دین  
 ایتا پاکت اول اوتی روشن دمدم تو نقل ایانغ **ایانغی** پاتی دیکی از کجاست  
 سکنه زمانه محمود را با و غنفت را بحرف پا غروپا قی شعور منکر کرد  
 ایانغی کیتور جاننی لب لب **که** طوی اولدی نکام عیش و طلب **آیین**  
 بالف مدوده و غن فارسی چپا را نامند ازین قوله پست یا غری در پی و











که در کمالی طایفه از چوین پروانه بر پروان فانی پس مانند پسر کرم خطرات  
 اول تو بایشان ویداد وین یوز قویا درین هر پاسی ای کرم فانی پس  
 پروانه فانی شفتاری **لغز** عبارت از گرفتاریست چنانکه در خان  
 و کجایم دل سیدل اوده شده **شیر** می نویسد حال آید بدی بر کجای  
 و دم از آلت ای کجا حالی بوالقوی کورین **لغز** با لغت مقصود اشخاص  
 را گویند که در صیافت و اغیار و فرقه مقولیه و جاتیست در مشرکان  
 در مقابل شرف و جبرست از برابر تصحیح بمعنی شده در طی اینست که  
 مایه است برای پرستش کمال تیه جهالت **شیر** میانی است یقیناً  
 یا کتین بولوب عاجز و ناتوان **کجا** بهش اسم اشاره است در اصل کجا  
 نظر باطر او کلی که در ماسل کاف نون انجمن است کتابت انکاشد و گویند  
 ریزه او ای معانی است **لال** مدعا بوجه چسب ظاهر است **پ** اول پر تو  
 میں زار و پس گردان انکا عشقیدین عالم منکامی **ان** وین جبران **انکا**

یانی

یعنی به ایست **کجا** که معنی انکاشاق است بمعنی خدی که باضافه نون  
 یانی کتابت میشود **لال** گوشه ابروی این مطلع که از ابر نقاب خطاطی  
 نظر باز ابراسیر ماه رخسار معنی محو به کرم شک زدونت و نیست **پ** مای  
 با غفقتین فاش شک ای جانقا پند او یکو **جی** کوک بولوتها کردی کو یانی  
 پرو **جی** **شیر** قیمت کردن ازین مشر مدعا بطهور پوپسته ای نوی می  
 پاره بولپ کو کلنیک کشید و **کیم** تردد سیر ایضا طارانی و لخوا **پ** **لغز**  
 نام و پیشما را گویند اندا پر دریکه سپه ای می کشا از ایشمانی **رک**  
 و خزر ز غندر خواه که که دیده **شیر** می چپک او غل قوم که پر در دیده  
 که بایش اولدی از لیدین مکر که پیر کا یا زوق **کیم** با لغت ممدوده طلاع علم  
 گویند **کند** اب صبیغه مفرد ماخوذ از مصدر کند و چنانکه در خطبه ابن سلام  
 ماوراء و استبلا عدم رضا نمود و چون در خال در گوشه ابر و شپه **کیم** **پ**  
 خوت و انکا بونوه لریش **کند** اب نمی کشند ایش **پ** نیز عبارت



سخاوت خاکنه در ولادت مجنون کوفه شده **چرا** باب یکمیش و اس پر لایه عجیبی  
 لباس پر لایه **تقش** بالف ممدوده و جاست بوزن و در دلف موافق با غرض **نعم**  
 کما پس صرح به جده و مقابله با هم شکر جواب تخریب شیرین شکر چنان دارد  
**شعر** لبک بوخته غاخنون تکلم اتما دی ایش **که** سپر سو کج سلا حاصل امتیاز **تقش**  
**ام** بالف ممدوده کرشن الماغیق گرفتنی القولوق گرفته شده **بمعنی** سیم مفعول  
 شوح چشم این میت تا بهر دو معنی در آور بر گرفته **شعر** و قرار و هوشنی الما فیکت  
 ای جاندار آسمی شکا جانید و القولوق و پیش علی **بذا** **تقش** که عبارت از  
 کرشن است چاکه قم موعظه رستم در مخاطبه بنی بابنای مان که منزل در ابراهان  
 جمیده شوهر کش دنیا و بعد از این شبیه با کرده ناداده اند ایراد کرده **شعر** لغا  
 و نیاع و سین ای که پائین یک نقد وین **چرا** سبایت مرکب الی بکلا بوس  
**ایق** **تقش** **ای** که **بمعنی** اسم فاعل و کا **بمعنی** مصدر و وقع می شود و صیغه مبالغه می شود  
 اینجست غین غسی یا کاف بطریق تخریب اسم فاعل اهل می شود **شعر** **تقش** **ای**

در این جمله است **القان** **بمعنی** الال که **اسم** فاعل و ساد و صد صیغه مبالغه **بمعنی** کینک  
 کینه می آید و در بعضی مواد کاف عربی موصوفتست **بمعنی** تعمال و مخالفت **قیان**  
 وال آمده مثل **تقش** **بمعنی** آمدن و ایتکامی در مقام امیری گوشت کما می در غرض کیدی است  
 این **شعر** را که سپر آغا رکتوب شوق اسیران بدل تواند شد به شاد و **تقش**  
 اسیران سپر پدید جان پلا کو کلو منی **رحم** ایلاب **شعر** و درین جانی هم اقبل **تقش**  
 کو کول **القان** **بمعنی** **ای** **که** **مقتضی** معنی مضارعت است واقع شده مثل  
 قیقووم و سپکوم **بمعنی** قیقیم و سلیم و ماش **بمعنی** چاکه در دهنک **شعر** **ای** **باین**  
**جانیک** **اقوم** **دیب** **میش** **ونیک** **اسطارینک** **اولتور** **ورقا** **لایا** **کولکینک**  
 اول خبر دار **ایلم** **ای** **بالف** **ممدوده** **از** **صرف** **دایله** **است** **با** **خضع** **فعل** **حق**  
 می شود مثلا **ایا** **ای** **در** **مقام** **نیت** **و** **نم** **گفت** **از** **ایش** **و** **از** **بکله** **است** **ایش** **که** **دور**  
 را **ایجمع** **امراض** **اخر** **و** **اش** **شده** **و** **شعر** **نی** **ای** **لوک** **ی** **نی** **تیر** **یک** **نی** **نایق** **نی** **ک**  
 و **تقش** **ای** **ایا** **الماس** **ی** **نی** **یخن** **زار** **ی** **بر** **خی** **از** **بغای** **بطور** **تخریب** **ای** **بمعنی** **شعر**



پس مصلحت تبدیل می نماید مثل یکس و قیاس در مقام اخیر و قیاس و قیاس  
 آنگاه که حکایت از پیش تکلیف صورت شده اند عاز آینه بدن های مثال  
 میخیزد در مقام عرض احوال گفته شده پرده بر انداخته جلوه کاه عرض پس آورده  
 که زوایا نیکدین آنگاه نام عیب ایما کیلی میخیزد پرده آلمان دیده و غایب می  
 سینی **بافت** ممدوده و دهی احوال را کونیه از مروج طرا و غلبه خطی  
 جدول طرا و مطلع بوی موافقت بشام جال میرسد **بافت** نیک نیک نیک  
 مویچه آوق که خطی کاسینیک اول بند وی دور و دور **بافت** بافت  
 فریب دادن در حیرت الابرار و صفت عجوزه دعا شعار آنچه واقع شده  
 مناسب تمام و در **بافت** حیدر سی کوب آلی و آنگاه می کوب و دعا حیدر  
 کوب **بافت** ممدوده و صدیست از صفا و رشا یعنی باب است معنی  
 خوردن از جهت شغف است آنگاه رای معنی مزبور ما خود این بابت چنانکه از  
 ایراد این مثال ظاهر میشود **بافت** هر قدر می ویریا لاروده غایت افلاک

بافت

خیر عمل قیاسی تا یقین که ادیک آنگاه رای **بافت** بافت و عین مجله افاده ناکند  
 بخوبی که درین است خبر از خطر اب و التهاب و دیوانه از تماشای پریا و  
 داده **بافت** تلبه انداق که پری جبهه سیدین آنگاه رای **بافت** روت پالو هر طرف  
 طرفه نمودار **بافت** افلاک ممدوده و موضوع از برای معنی چنان و مانع  
 مناجات چنان و مانع را در موعودت استماع ابواب تضرع و بدل نموده  
 آریب قیاسی اند تو فراخ **بافت** چهره بس قیاس طفق کس الاغان لا انداخت  
**بافت** شرح ایف پو پتین که از پو پتین ممدوده از زکات کیش کی معنی  
 ظاهر میشود چنانکه درین است **بافت** دلیریم کینند الطایر پند باشد  
 روشن سلا شعله استید کورخان و دوفی **بافت** ممدوده و لام شده  
 برادر و محاذ استیشی را کونیه آنگاه بصورت **بافت** ممدوده و برادر بود  
 کاه **بافت** ممدوده و کاه **بافت** ممدوده و کاه **بافت** ممدوده و کاه  
 زمان شرح احوال حضرت جانان کرده **بافت** ای کونول کریم احوالیم



ویم ازین مقوله است این مثال سجود ایثار و فاش **الیندا** ایلا کیم بند و یون  
 فاشید اوقیاش **لا الاله الا هو** خاطریم کیمین بول اول کیمیم بالید  
**آلش** الف وضع با پاد و سپد الیتا و الیتی آمده بحسب اصل وضع  
 لغت موضوع از برای و کجاست که آن زر کشیده میشود اما حال در  
 ماده طلا از جمله فلز است استعمال شود در فرما و و شیر و صنعت منبر خاقان  
 در مقام جواهر معانی را باب زر نشینده **راوی** التول فرشت التول نام کن  
 می التول طرف التول جام التول یکی از موزن مال آن طبقه باین عبارت می  
**پشت** التول پس سحره که قول کل پتا بل غایتجان و یک شیان می  
**پشت** الف نوع میوه است از آنکه میوه طلا و هندو پستان می  
 مجلس آرای حکایت شبنم و در این حلاوت غنای بسیار می  
 طایر از این است بیدی مقبول **چند** و اینجه چاد تنول **الف** بالفتح و **اول**  
 و در و دند بریت یکی و در آفر با چای و دیگر حدیث فیما بین آن که

از جهت بیافزیدن و در و چشم را بکمال تشبیه نموده **چند** عین کچر انوی است یون  
 تا بیک کورنی از این اول پرنی اموقیلا و نیک **الف** بالفتح الف و یکون و او زودی  
 اطلاق میشود و اینست **باب** در عربی و سپد و سپد **الف** در تارنیت و چن  
 در و ان اول صفحه اختصار در اینانی ابیات را باین بیت آرایش داده **چند**  
 شوم می یکد است بلا بولغای **فی** تا کانت اکرا و کاه هر خطه یوز بلا بولغای **الف**  
 جد اکرون از لفظ در یب است اسم مفعول درین بیت صدق از عاظم است  
 اول و یکسیر لانا و در این ساید و یکسین خاک **الف** و و که قالد وین  
 و فرغانی و یکد آریب **الف** بالفتح الف و در غلطیدن از غلطیدن  
 در و و شکست **مد** در این صحرای اطلال است **چند** پیر پیران و اولی کورنی  
 آرایش یونین چرانی شکست **چند** آرایش **الف** از پیران و **الف** بالفتح الف  
 یعنی و شود و خطاب نمون **مد** از پیران شکست **چند** آرایش **الف** بالفتح الف  
 آرایش **الف** بالفتح الف **مد** از پیران شکست **چند** آرایش **الف** بالفتح الف



او و جلالت فعل مضارع مثبت برت گرفت چنانکه درین بیت ظاهر  
 یورافت کچسند ارجان او و جلالت **ب** بین مملکت دینستان او و جلالت  
 بلف مقصوره مالک و صاحب را گویند و درین مقطع مضما لفظ تعظیفا  
 الحمد و شکایت دور از قرآک یارماندن در بیان سج و تاج او افزوده  
 پیرایه است بولوب ایرادی نوای بیشتر بولما بول پر لفظ یارب نند **ج**  
**د** فتح الف و کول و کشیر را گویند از طور این شعر که شیره شکر  
 انظار عشق را و با و لان نظر باز را خویند نموده و در حلقه شیر و عسل غلظت  
 قوی و نونک ای خرد **ه** می چون یک کونی ریزب بریلان ای تو لگو قاج **ه**  
 با لالف لغو حمد و ده کوشش کنی ای خجده صرف تازگی **و**  
 این بیت ظاهر است **ز** سینه نامزدی نوای دایا را برپا **ز**  
 کیم سنی قارقان پای پای پس و فی القاماق **ح** بلف ممدو  
 کشتن آیتوم صیغه متکلم لا غیر و در سیه ساره در کشت کی از پیا **ح**

از دهر اهرم کو رست **ا** سپردیم هم از دهنی نهانی هم بوزندی **ا**  
**ب** بلف ممدو و را و کم کرون آذوق را و کم کرده چنانکه درین بیت را و کم کرون  
 و روی حق شناسی را بشهر بند پای بردن کشیدن تکلیف نموده **ج** ای نای کفر  
 رشتیق و یتیم با چادیس **د** کیم باقی این آید امر کب تو شیره سلق و در آذوق  
**ه** بلف ممدو فعل لازم معنی گردیدن حرکت رجوع است ای نای نای نای نای  
 معنی پس یا بست و درین شیل که و اندیشه و اکامی کردش **و** ای نای نای نای  
 و شکست نورمائی باشش مهر و ماه را در مرغ لعل زافشاده است و زبان فکرم  
 کوک یکرمان پیش ایلا ندورماق است **ز** ای نای نای نای نای  
 اوره سیماره دور و مویید این **ح** ای نای نای نای نای  
 باششکا ایرو و لوبان **ط** تویشش کرا و لیا پس **ط** ای نای نای نای نای  
 استیک گفته شده **ث** و قاصد پلا تا پاس نوای پوزی شرح **ث** کیم تو کاما  
 محتشبی یا زبیب فی یتیم **ق** بلف ممدو حمد و ده **ق** ای نای نای نای نای



مفرد این باب آمده معنی همان حال در طی این است که بستر سجده بر میانند  
 قضا جان کردن غنچه جلاد جانان و با حیات کشیدن تیغ نبرد و خواب است  
 چون استاده تمام بر مطلب دارد نگاه داشته نگار میگرد و قیام چنان است  
 چنانکه از خواب تیغ چکب قان تو کار در این باب ایرکین بکین ول جلاد  
**بافت** بافت ممدوده از حرکت ممنوع شدن و در مقطع کی از غنچه می رود  
 نیم بایسته پنجه رفت بنان شدن و خود را از خود جدا کردن راستی معنی  
 داده **پانچیک** کوکول قوشنیک هر سر یکا با غلادی تاری نویی می پند  
 او بکین که بین بونوع آینه **میم** بافت معشوقه صوت مطرب کی اپتا  
 در مقام مناظره و مخاطبه بایل و موازنه آری غنچه با ناله خود ضیفه تر باشد  
 کوشش مرغال چس پانده **پانچیک** یا القو کت پنجه بار بار اول قوسی **پنچیک** نعل  
 راز راز اول قوسی **چاک** که در حیرت الابرار گفته است **اول قیلا** آلتاس  
 او از لیل **قیلا** یا القوسله پس از لیل **آق** زیاد شدن مصدر فعل لازم **آق**

مفسر

معدی عبارت از زیاد شدن زیاد کردن است آرتا زیاد شود  
 مضارع شب شع قلم و ز فائوس دوات چس دودول را پس نموده  
 عظم آرتا خطی ظاهر و تعالی جانان نیک شمع دودی شمعین فروین  
 پروان نیک **آق** بر آشیاء سم اطلاق شود **آق** صیغه مبالغه این به است  
 شده نیز زهره کاهم خوش شیرین میگرد و دشمن آق پیکر آق  
 چو چشم و طهر کو یاسی پیسوم کیای دور آغولوق **آق** از نوحه و ناله نمودن  
 اطفال شوقه چو پس اباین مطمع خاموش کرده **آق** ای پری پرتیکه را واره  
 غم میا آدمی و شن لار پیلانازک مزاجی آق و است **آق** بقصه دار از آنکه  
 اگشت خاکستر بل نکش این بیت رزاند و در چرخ است **قیلا** حسی  
 او را آلتیس عارض کلی **پانچیک** یا القو کت پنجه بار بار اول قوسی **پنچیک** نعل  
 فاضیت افاده کفایت حب نموده که بجای خون دل عاشق سرخ کرد  
 واده او سیاه نموده **میم** کی آیم قاین آرتا حکمت دوداه **میم** قراردی هم **آق**







این حال است بمقال: چند اسپر که بخار اولی پرو خندک: کوکوی  
 آتالی اولی پرو قدس از رنگ: **دوت** باضم اش ازین مطلع که اش منظر  
 برض جان اجاب زده موافقت مدعا هر است: **پت** حرم چ ریفه  
 شش می کناری اوت: **پت** ایلاکم کل حرمی غایش خجاری اوت  
 یعنی کوشش در امر حاضر نرواق می شود: **دوت** فعل استقبال چاکه ازین مطلع صوف  
 می پزند: **پت** بویا بواو تار عالم اچر ایش کون قیل: **پت** اوز کخی می پلا شول: **پت**  
 اوت: **پت** و چاکه صاف زاکت معنی در شیشه الفاظ این شعری: **پت**  
**پت** یکنعل کورنوب داده اوتار بوغرو مکین: **پت** خفیک جوهریده ده لطاف: **پت**  
 باضم همه چاکه در حیرت الابرار در مقام استندار رکاکت اشعار صاف  
 کشته است: **پت** کرچه کل ولاله خریداری بار: **پت** ایک اوتون مینک داغی زاری با  
 و کذا لک: **پت** موقوف فی مطلع: **پت** توزون جیم اوتون دیک دور بلا شید  
 قافا لقان: **پت** اونکا اوتکا نداجرا ل کاروانی املی اوت پالان: **پت** اوتوغ

استماک چند مر اجا لکاش عشق این مقطع است بر اش: **پت** ای نوای لک  
 اوتوغ کوکینک اوزره اشک کیم: **پت** اورتا نور کوراک کویا حالت دایو  
 یغ داغ: **پت** باضم ناریدن در مقام نسبت پرو شمشاد قامت محدوح کشفه  
 قامت کها سر و ایلان پائی نکت: **پت** بویا: **پت** دور اوتکا کیم سر و سینه کایا  
**پت** ابلا شماع واحد غایب فعل حنیت بر نکر و نونث لازم می آید  
 و کمره سیولیت در سبب یاره در لغت کرم غا ل وادی لولاک کشفه  
 خرج اعظم غمقا سور کاج است: **پت** یامیدس اوتی اوق یا کلف بابت: **پت**  
 باضم والا شماع اچم فاعل معنی که زنده است خاکه ازیر باران غیش  
 دخیقا هم خبر داده: **پت** تیر باران عینک جان و کوکینک: **پت** اوتی: **پت** آند اسدنی لا  
 یاقی ایریشل و کون: **پت** خبر از ماضی است در فعل معنی که زنده  
 در حکایت فرهاد و شیرین و کذر اندن ایام بهار در طرب و نشاط  
 ایراد نموده: **پت** بویا کلف باخوم و سپهر تا پهای: **پت** چاب فضل ایلان و کاز: **پت**



او چاق بهشت پر و از طیور را گویند از سبزه زار ریاحین حروف این مایه  
 باشد آب شده چشمه تسنیم دو است کلمای مدعای معنی اول چیده شود  
 یار و خوای چو تا تنیک تنیک دور و وصل و فراق چو صایح چکنه  
 قافیه تنیک نی او چاق نی تا موع ابغی ثانی از بند پر وازی نه طایر  
 سخن از ایشان فلک الافلاک خاطر است مادی اول و معلم ثانی درین  
 بطور و سر سپهر پر و روب باشند کما تو تا اوج کیم سرخه مود کیم فاتا  
 اولغای قاجال او چاق انکا مقدر و ایر و زو کوک بلا شماع کنی از بودنی  
 مرحیت می می چون بنمای این شعر بزرگ خودی که پایه اول معراج  
 رستی است نهاده شده مناسبت مقام مذکور میشود چرخ چین بر کحل  
 ای شیخ آلاس پر ویر باد پر مایس تا که از لوک جنبی مریهون بلایا  
 او یو بالضمین کس به از ام عربی و آیم تازی که از حروف و سبزه فها من  
 از هر یک مصرعین این بیت مدعا بوجه اتم فمیده میشود شعر شاه و لودی

و نامش از آفتابین شده اول و قافیه ای قصه جال سیل قافیه این از او  
 او بالضم مواجده کرده محاوره ال عراق قافیه گویند و معنی در پهلوی بود  
 یعنی در بر و برش و میثالی که مفید معنی تخفیف نام است که از اول معانی نام  
 و از ثانی معنی اول در زده که در مدعا ظاهر است و باشد که در دوم نام  
 خدا آن ریتی بی او تو و دایه رنگین دم و دم ششم قرچله او و درین او تو  
 او تو بالضم و بنای محمد معنی جز را از دست دودن و در خصوص جن و قوت  
 مودن است حال چاکه فرما و و شیرین کشد است و او تو زما و قدس چرخ  
 طبع آیت بپروین آب در وین او کوک بالضم الف در و غ که یالغان نیز کونیا  
 با حین معنی رستی و در حالت تغییر با و نون که در جمله ادوات تغییرند  
 داخل میشود خاکه زو که کینه و کجلیه میگویند از جمله است این بیت  
 جو را ملائمت میدی پیدل لا رغبه باری چمن عینیه و در ایله هر و عده کیم قندی باری  
 کینه و چرخ بالضم و شمایان چشمه و آمدن و دو چار شدن ازین باب است و در کد



کجاست فرخ شاه در سبب عیاره **آهده** استادی جفتی که خالی در  
 آنجا طلبیدین تو دگای نه که کوزیکا او چو اکائی لاری حاصل و کای لوطا  
 کاسیه **آهده** بصورت ند کو ر عبارت از بر خوردن است که تو شکم  
 هم کو نید چنانکه ملاقات ریب را بملای ماکمان درین شهرتیه نمود **آهده**  
 تون کجایویم ریب تا تو شکم کیدیم که دیش دی بلایه او غریب **آهده**  
 توجه کردن در حالت غلبه شکر نول بریدلی و مجنون بنوعه و ناله ایشان  
 منع از مجاریه نموده **آهده** تا تیره لاری کپی او کو ردی نول پاری شکم کو ردی  
**آهده** بضم و الف و هم فارسی که بهشت را حقیقه کوسید مجازا ناموشن  
 سمع و چراغ را کوسید و بعضی پرواز نیر آمده از شرح شکایت بران لطیفی  
 موفق مقام است به معنی اول **آهده** و فراق قشامی و کل کوئی نمک لغای  
 تا موع سلاش میک بولسا که او چاق و معنی ثانی ازین مثل چه مناسب است  
 کوزلار او چاق دین پلورین که منم ماریم کیور ای کو کول قایقور قبل مردم که غم کسور

نال شالین خوریت که در بیت اخراش را معنی که در فویتی کی از ایا که **آهده**  
 سمع او چاق است قیاس منور بولورین کل را دی ایس چمن معطر بولورین **آهده**  
 بالضم و الاشب شماع استخوان به چک ایشم که زمان در زحک کد ایدین  
 چیده و او شد **آهده** کوزا پیسه و نکیم آنک او یا غیا پنداریم که کوزیم آتی کوز  
 بلاشب شماع بکون القاف کندن او مال صیغه اخر حاضر بالاشب شماع با خود  
 او مال جد شدن و کندن بلاشب شماع هر دو در یک مصرع آمده **آهده**  
 ای کوزا نیر اور کایور کوزی قشش سن بوس **آهده** بحر معنی بی و مال یا خود و ایدین  
 او **آهده** بالضم عبارت از خواست حشاکان پسر ترک شعور را باین است نه پلور  
 بهوش آورده **آهده** شام مجرم شرعی ای خود استانی عیب او قو کسور  
 جاسی افسانه نیک و چنانکه درین است **آهده** توشه اول بهوش کوزیکما کوز  
 آیتهم هر کچه است اما سن طره لعینسی کوزا چاق او قیودین **آهده**  
 بالکی سینه کردن و کج کشی و تپانی پروانه را باین است او نموده **آهده**

تو کجایویم



اگر ای او پوشش پر لاجو کوب **ایلاب** قاید که پروانه باریک در پست  
**اوشاق** ایلاب یاقین شعر که در مخاطبه شیخ شد که تعدی لازم او پست  
 کتبه محتاج بابت شهادت **پند** و رای شیخ اوشاق پانجمی  
 بونون قیل مارا یاکت اهل کرم **اوت** امر حاضر منع شیشه شری  
 پست تانرا ایزا پست کدل چنین خطاب نموده **شعر** ز قری فطرس زاهد که  
 اوشاقا لیر شیک **اوت** تینکنی و نینک پست کمی تینی اوشاق **ای**  
 عو امل را کونید خرم منی را بحوال قلم چنان نرم کرده که جور بخوشت  
 چینی در شاع کما کشتان دو تکم دیده **شعر** چینه اگر دون کور و بان کونین  
 اوی که یوروب یانچار آنک خرمین **شعر** اوی بولما پانچون ام  
 و ایر ایرتیر و تور ایتا پانچرام **ای** اوی خانه را نیز کونید چانک  
 نظاره نمودن و فل از شفاف هرگاه بر احوال لیلی و مجنون و استماع مظهر  
 ایشان خبر داده **ای** اوی کردیدین اینی پورزی فوسل **ای** کیم قالدی ایکنان

دخل **ای** پاک قیلب اوی کیننی پاره **اول** فرجه دین ایلدی نظاره **ای** باضم  
 و الاشباع سراره آتش و یخ قطع که پوشش زهره عود خود را در تمام فوت  
 و نعت نغمه طرازی و رسیدن نوایان بحر من فلک **عظم** کتبه **نوی** نثر  
 عودس باقیم تولقاته کید و ردی **فلک** پاری ایشب بارغان چو  
 فغانیا **ای** مضاف بضمیر مفعول عبارت از خاموشش کردید شیشه مخصوص  
**ای** بریده و شخص پوشش را کونید مرتبه دوم پوشش شد فرهاد را از  
 آینه چنچر چنچر ادا نموده **شعر** بولوب اطرافه **ای** کیم **ای** اول تپ  
 آذاق کیم اوچوک **شعر** اوچو **ای** یابست بعضی پرانید آمده از چکله  
 این شعر که اراده بخت تمام نموده از اول معنای اول و آثانی معنای ثانی **شعر**  
 آهی پلا تو فریش اوچورپ **ای** سکی سویدین اوتین اوچورپ **ای**  
 باضم شریک و سیم از آشته اک پرزادان معانی این پست **شعر**  
 دلمی معنی **ای** پستور پست **ای** جان نقدین **ای** پرا لاجو کوب **ای** کیم



انداق که تا پیم بودی آسید غای یکی اورفاق **قوتش** باضم شش و شش  
 او تماشایش آتش غم و درو زندانی اگر کو تو کا **تو شوب** و تماشایش  
**اوجا** باضم و شش باضم مرسته زرد و پست با اعتبار لفظ لا افاده خصا  
 و خصا نماید کانی ایکا و لا و چاکه در فرهاد و شیر در حکایت فرهاد  
 سید و خاقان بعد سطر اعظم **اوجا** یور و بفرهاد ایل خاقان ایکا و لا حکم  
 نکته پر لا اوجا و لا **اوجا** باضم و الا شمع و کاف عربی بزرگ نوعی اوجا  
 که در محاورات حال کچی گویند در مقام حیرت الابرار از حواله **اوجا**  
 ریا و پسمه منوال و اعط نام از که ماصدق لم تقولون ما لا تقطون و ایش  
 بزم موعظه ربانی بخواد نموده **اوجا** طرفه پا قایلن آسیدان کو کلو دیک  
 ایکی نیاز اوزر چت کو چکو دیک **اوجا** در کف زمانه نیر و صفت معراج  
 وقت آن ماه جهانیکر شب و اوج کشفه **اوجا** سوتی او چکو نکشیر جان  
 آنک قطر پی در غلطان بولوب **اوجا** باضم در زبان ترکی مشخ

را کونیه در میان فرق اوزربک تعارف یامه که ارجحت رعایت پست کو غل  
 در پیش همان غریز کند از نه اندر ضیافت خاقان **اوجا** پکندر با این لفظ اوجا  
**اوجا** فی دی اولچا اول خوال قیاسی ایدی **اوجا** که تو قورمیک او نیک او نیک  
**اوجا** باضم کند اوزر از فعل متعل می کند اوزوب فعل ماضی کنده پست  
 پرش فی اعضا باین نوع داده **اوجا** بولدی پر کل بجریدن سیم چهلای کلنی  
 عضو عضویون بکه میلات تیشلاب المیشین اوزوب **اوجا** عظیم دار اوجا  
 را کونیه در مقامه از مقالات حیرت الابرار خالص بودن عبادت جنها  
 را ارشایه طمع اخذ غنیمت و تصدی اصرار چنین اظهار نموده **اوجا** اولچا اوجا  
 اول که جلالت ایزور **اوجا** مزدقا قرآنی تلاوت ایزور **اوجا** خواستند  
 صیغه مبالغه این بابست تعافل پیشه بودن سیاه چنان بر ایزور  
 جگر خون و چون نخت ایشان خواب ناز را وسیله بی الثانی کرد  
 را باطن **اوجا** اوجا نموده **اوجا** که مایاں حالیتقا کوز پالماس عیون کلم



اول متہ اکوز لار قبر بختیم مثل یک دیو قوی **و ش** بالاشباع خورد چو  
 را گویند نهایت در اکثر مواضع از قبل تپسیہ اعم با پسیم اخضر غل خورد چو  
 و سپکیزہ استعمال نمایند چنانکہ دریں مادہ **ت** لعل اوزہ او ش ق را چو  
 ایلا کا ندیک تپسیہ کو کو زور شیریں لبک فی ہر طرف تنجالیسی و کاہ  
 غوم خود باقی نمازد از بختیم است این مت کہ چون شد مکر زدا بقہ جاں شیریں  
 نماید **و ش** تاش اوں تو زقا مانند ایرور و لیکن پری تو زپری قید  
**خ** خاشا بالضم در فعل لازم عبارت از محالیت است او ش تا فی فعل متعدی  
 بمعنی تشبہ نمودن در مطالع دیوان لطفی کہ کلاشی است پر از گلہائی  
 شیریں مستخرج با عبارت شد **ت** پر کس کوزینک او ش تا فی  
 بار **و** زینک طراوتی قاچان ای کل بچند بار **و** کچی بالالف لمضمومہ عکبتو  
 کہ در محاورات اہل عراق اور و چک خوانند در واقعہ صحیح و تاب کند  
 زلف شیریں بگردن جان منہ باد و شاد آن صید بان بدست

لعل او سیاد حوری را دختہ تحریر چون مال بر خود حبس **و** کو کاہر شد  
 با کینچ پسند آن **و** است او را کاچی ماری پر لاسند آن **و** بالاشباع  
 عبادت از جا و مقام است در یکی از حکایات پکنہ زمانہ بقرب سبت  
 مقام حمبرہ از آنما زواج نام احوال نوشیرہ و آن بطریق تجارت کلام شد  
 شد **ت** اوروں کر چاکانہ غاد و نرخ دورور **و** وینک عیدین  
 بر نرخ دورور **و** چاکانہ دریں مقطع بجا صیرج مای شد **و** ای لوی طلال  
 عاقاں زمان محسنوں دیال **و** بو بہانہ ہر لا و زلیلی و شیک پاری  
**و** معنی بجای آن مای ضمیمہ و نقطہ کہ از برای اشہای غایت اضافہ  
 در حکایت فرخ و طوف بیت المہد پس نمودن از بنای بیت المحرم  
 سبہ سیارہ تصریح شد **ت** اول زمانی کیم اسینے فیدی طوف کہ  
 اور خفہ قد پس ایردی مطاف **و ش** یکہ شہن در صفت خالی شد  
 کعبہ از او سیارخ لات و غری ادا نمودہ **ت** لات کہ اندین یہ مین غل



چون او شایسته پادشاهی بودی **لا او کوناق** آموختن منبر اگرش او کای  
 بالاشباع افاده زمان حال مینماید آموختن الحال سخت جان  
 بشد ایمن و استقامت مصایب و دشواریهای عبارت اشعار و علامت  
 اول بلاغه او را که نورین ملاکم خانم حصار کورپام باشد پسریت  
 می شید **لا او کوناق** بالضم والاشباع و بفتح التاء الفوقایه منورین  
 اظهار و انجای اشس پوزند عشق حقیقی را که تفسیر به ناز موصده نموده شدیم  
 آبی ابرقلم اظهار فروزانند **پت** عینه پراوت دور که کردیم او را علم فلا  
 او را نور **پت** ایام کو نکلود جسم و جان غمناک او را نور **پت**  
 بالضم و یسین المعمله اجمال و پامحه نمودنیت نصبا و محله تیرگیه سینه مانده  
 در یکد رمانه پسریت جهانگیر را در شرح ممالک و اقدام بر ممالک چنانکه  
 یورش رسید ابولیس ایروی او پال **پت** کو چار و تو شور و اما لیری  
 سال **وق** قله و عشره را نماند ویرانی محسوس زبون شدن **پت**

از نقل و سران مستی مصلحت کردن و چنین او را کرد **پت** جار لاتی روال  
 یاشین پالیدی از انا اول اشس کینکاشین **پت** بالضم والاشباع  
 جمله و آنکه کوناق حال بخند و او او روک کویست **پت** غلو و نه طر  
 و پانی و شتابت بلا اشباع کف میو و دنیال تصریح کونایه میو  
**پت** دیدار او شوخ هر دم او شوقب اویدین حصار **پت** جان اشس حصار  
 اضطراب اولدی نیاقون بالضم آنچه از او عیب در حال استغاده  
 در دیوان لطیفی در رباط لغت پسرانی و خبر دادن از لغت و علم ادم الا پسر  
 با سیم یامی جناب بدایت تا بکلمه شده **پت** اول او مقادیریت  
 آنکلی او قال **پت** و شب و سوزی پیکان ملاز بودی مردود و **پت** بالضم  
 در جواب کتوب حجب و نظره افشانی جناب دیده حرام نصیحت  
**پت** او تو را اتمی یا شیم اشیار نیز گویا که بجز دوده سیمین نامقا و  
**پت** بالاضباع جمع نمودن در فرهاد و شیرین در کشتن احوال **پت**











عیش عیش ایلا و یجوتو و این پنج سلا و یقاف **اولوک** بالاشماع مرده این  
 مطلع که از این ترنم پیم فضا حست مرده دلال تیه اشنامی رجا حاد  
 داده ظاهر است **ت** اولو کنی تر کو زور علیک میسج آسا کلام ایلاب  
 حکم چاشنی بین شربت یگی العظام ایلاب **اولو کو** افضل متعدی میشد  
 یا خواهد گشت در صورت مضارع آمده در صورت شهادت **ت** لال  
 دیگر نیست **ت** کیز این گوید اصل لال نظر حال تمنا یا قافای **ب** اگر او پورا  
 قائم رکی تو فرغده قافای **ب** **اولو** با ناله و بلا با لاله از جمله لغات که  
 میان کشت و نشاند نیست بطریق لغت و نه شربت چاکمه در پیست  
 در صفت احضار مانی مصور بخدمت بر ارم و از قتل آن که شستن و نروید خود  
 نیا نین گفته **ت** کور مادی شت مناسب اولو رماق **ت** یا قنیا نوری  
 اولو رماق **ت** ملاعب و بازی او یون لعب شوح چنان کلهای باغ  
 خیال درین لطیفه شاعرانه کوتاهی کرده باین دست و رو پستان پرای شده

کیکر و ب اطفال و نوقا کو کول **ت** لیک او یون هر پاری کله چاکل **ت**  
 و چاکله در مسقط **ت** اویناب اولو رومی نو آینی کورک **ت** جینی فی اریکس کر کو  
 او یون **ت** **ت** با الصمرا که زور کله مجنون بوجوشن صحر اکشم **ت** بونجه لار اول  
 قلیب شماره **ت** او کو کنی لار ایلابان اظهار **ت** کمال و پانه و صا و حقی  
 حقیق را در میز لال است و میست کوشن **ت** خد که من هر نچا زخم او رسا  
 قافای **ب** بولایس **ت** چند افاق کز برین از غصه وید ابول کیشی او لچاک  
**اولوک** با الصمرا و الاشباع نوله در حیرت الابرار در پلام شیه  
 قناعت و خورای و در اندیت صفت دیمه تن آری و دوشواری گفته **ت**  
 النول ایست که قولانغ اوقیو زور در حال **ت** توک و ور که افاق قریو **ت**  
 در بخورون مجنون حب کز خون بشمال ایلی و بوزنه آن بس نعل وارون  
 چرخوش گفته است **ت** مجنون ایلا قیقه قویدی با شیش **ت** نعل اتی و لو  
 لاریقه فاشین **ت** نو چاکله درین شعر که دست و پون پرای مشوق گفته **ت**



هم اما قید او تو که هم بشید او پنداری شد عاشق اول تو را که او  
 باشی باقی مادی شد **اول** بالاشباع چرمی که در موزه کوفتن اندازند  
 تحت فعلین را این است ماکویند و رفعت لامکان سیری که مرد و ماه  
 کر یاسن جلالتش و بغین از پای خدایش فاده اند و حیرت الابرار  
 اولوب اولی که تحت فعلین **نکا** اولوب پیرقه هم او برنی گویند **نکا**  
**اولوش** بضم الف و شین معجمه حصه و رپد را نامیده اند بدلتانچه  
 میکند ز نام بزبان خانه بلاغت حثامه کند شیشه ایلمک با اولوب قن و عفا  
 تو شین کیلیب اون اولوش دین بویان پیر اولوش **اولوش**  
 بکاف غمی پری و بسیاری چنانکه در خوان طروف این شعر لغم الون  
 بر سپهر هم ریخته **خوان** و سینه او کوش نعمت از او در غیار **بر**  
 روزی است پر کا هم اول نوع نعم مایرب **اولوس** بالضم موم و عجات  
 که افش جال چپ را با بر نقاب که مستلزم انواع فن است با نوحه

اولوش اولوش غنیش اولوش قیلدی سیر قیاشن تو قولی باقی شد  
 انکا تیره **اول** بالضم در نسی شدن او با این در نسی نبودن از شهادت انکا  
 و معانی ای قطع که در ان جرح و تعدیل را راه پست هر دو معنی ضووح رسیده  
 تا معنی او معنی او ناب بجز او معنی او نماند **بیشم** بار و در غایت درین فرکانچه  
**اول** شرم و درین قطع که خجالت کثرت کنه را غنیه در غایت مایه مایه  
 بر نسبت مقام در پاضلین معنی می شود **اول** عصیان کوی نوای نکونوق  
 او یانی که **است** ریشا موخه خجالت پلان پسند **اول** بلایع  
 شریاری در حیرت الابرار بنا پست مذکور است **اول** چول و یاقین  
 رعایتین و لطف و احسان پسندین **اول** بالاشباع فریاد کردن  
 برین لفظ نماد است غیب و بعد مساویت برین خجالت حکایت ضیاع  
 و صلاهی عام در دوان خاتم **اول** تو نریشیدیم بادی و از هم عام **اول**  
 ایدیم بادی **اول** بالضم و الاشباع خانه و منزل بگویند



تیرگی خانه در این طریقی عذرت خواهد شد **پت** کوکول حریف  
 انکلاخی آه در دوا کورد **اوی** اچرا اوست ایکنین ایکنان هر اولدی و **د**  
**اویوک** بالضم والاشباع خانه دار در دیوان سیم آغا غزل تجدیدی را  
 بنطیع بنجام رسیده **شعر** زهی ملک نیک اون کیه منکی یی کی عیلم  
 بر اویوک قول نسکا عالم را احوال **اوم** **ایقان** بلا اشباع پدی  
 و آگاهی که با یقین قاف اوینان مصطفی شده صفره عشاق پیدل در خواب  
 ناز بودن ز کس قاش تبال مهر پس با آن جوادی اود شد **پت** کوکول  
 کیم پت و خواب آلود ایرود و اولا کوب **پت** هر ساری آیتوغا بارغان قشقه  
 اویقان کوب **ایقان** اسم مفعول یعنی پیدار شده است از برای آشیانه  
 این مثل کافی نیست **پت** جنون ناشی بشکنده یا غدی ریب عیال ای صحیح  
 بقصودیت کیم بوسه زینش پر لا اویان قالین **ایقان** بالضم کوردن  
 سیاره کله پردازی کردش ناموار فلک را که طریقه مظلومیت **پت** **اوی**

**شعر** ایچم انجم مثل لیک آقوردونک **پت** و لوستیم مهری اویا قوردونک  
**اوش** بالضم والاشباع بخت و محاربه در مقام مخاطبه باریت چه مناسبت  
 کوییدس پزنی حق را قیام جمیع غزل **پت** خستی قاف و قافیه می پس این **پت**  
**اویوک** بالضم والاف و پسون النول طرف راست را کوییدس بختی  
 پکن طرفد البنا بکت **پت** میو چاکمه در پوک **باب** الالف الیکو **پت**  
 بالک **پت** بر اونی ظروف اطلاق میشود لند این نوای بخودانه محمود لال بالی  
 از انتظار چاه چینی بر آورد و به پستی سبک و خفیت میورل **پت** **پت** **پت**  
 ایش **پت** لاکلف قلم کیم **پت** لی کلف لاکلف خوشتر تو در صراحی دین **پت**  
**ایقان** بالکیر والاشباع کاوش نمودن زمین ترانه که کاوش عاشق متوق  
 و ابرام با و بکس **پت** لک میگرد و اوعا ثابت **پت** **پت** ای نوای چاک  
 است پانک یا نوبی **پت** بونو کا **پت** ایب تا قاف **پت** ایب **پت** **پت**  
**ایقان** بالکیر الالف و لال و پسون انون **پت** لک را کوییدس **پت** **پت**



بگوشت بر لب خایه زده مفهوم مدعا بیوت میر پست **پ** بکنی بوی عالی  
 مهر پست آفریده توشیش **پ** که اول شکر پلا اریتم سری پر کاشش  
 و چنانکه در مطلع پرده خنجر چهره بر انداخته در لیلی مجنون از زبان مجنون  
 خطاب آیه گفته است **پ** صفت چهره که در حال کش اریتم **پ** است  
 او خنجر تو کهیم ایلا کای عیسی و یاشن بچرا وطن **پ** و چن در محاکات مجنون  
 با یکدیگر کوی لیلی **پ** ایرنی که یا پیلین تیش کا بعضی که کولومتاب اید کا  
 قیماق پلا لاله بر کسیدین فوت **پ** اریتمک یا میان در او و زده  
 زونیک نیمقال است خطابی که از مجنون بلا و اطلت ترجمان در شوی  
 از اشعار بفرانک وادی بخند در شمشیر شمشیر **پ** اما در شمشیر  
 القاع شدن لیلی منکن ام لیلی **پ** یا لکیر پرویز **پ** شمشیر  
 کر سینه چنان قطیال لغات وانی از روز خیال چنین شمشیر **پ**  
 بلا غباری وفا ایلغنه یا غار گویا **پ** سپهر چنری پرویزندین وادی **پ**

**اینها** با یکدیگر عبارت از مبادرت و اتیان موریت اینک **پ** میگوید  
 لا غیر است از فعل منفی مقام اظهار دور باش چاره و حلال مدوح که شیت  
 که است مآل در اریتم زمان اینب و اولی **پ** است **پ** این کم و پست  
 ایلک او پاک ای سلطان **پ** است **پ** ایلک **پ** چو کف پامیل و پان  
 اینک **پ** است **پ** بالاشباع و بلاشباع اشراک لطفی و معنوی و در و زیان  
 فعل و کم شدن هر دو خبر ایشی و احد است بر عایت ضابطه و شمشیر  
 اریتم و پست ظاهر است **پ** اول چنانکه خبر کم کردن ل مجنون شمشیر  
 آن در کوچه رخسیر زلف کرش داده **پ** تید کو کلام که لب زلف و کلام  
 آتش ایدی که چرخ میانه از است و پریش **پ** اتم **پ** مانی که در غده طولی کلام  
 گفته است **پ** اینجا فریاد ایتی مطر بلادنوای غنیمتین **پ** کیم عطار و شمریدن  
 ناهید ایتما کای **پ** است **پ** بالاشباع تیر کردن کار و شمشیر **پ** است  
 تیر کرده شد **پ** در مقام زبان غلبه پان در شکایت تیری و کون **پ**











کردن چنانکه در مطلع که جمله دعای است مکرار باین لفظ شده **شکر** کل و شکر  
 استیب خزانید ایسه غیل یارب **اول** انیک خرم حسین یارین  
 ایسه غیل یارب **ایله** غان فعل مجهول عبارت از کما بدشته پده  
 در مقام اظهار درو نهان بوسیله هرزه در آبی افغان و غنباری  
 طفل پست دیده و چنگال بر صفحه یان کاشش نموده **پایون**  
 درونی قندی غن غایت **ایسه** غان رازینی مادی سل کش  
 غایت **ایله** کبر الالف و ایس کهنه شدن غریب کس کاش  
 نوایی و غنای عشق از ابره و دون ایست تازکی داده **عشو**  
 لار و غنای جان پرده یس کور آه کیم بوجریر اسکر دی طالم سالا  
 طمعایه **ایله** با لکیر کوشواره که در محاورات بحدف النسیه  
 استعمال شود **ایله** در حضرت الابرار لالی شوارا لفظ غنیه را آورده کوش  
 نموده **عشو** التون که ایسه خاکه قلاق آقیتور **رخل** و توک دور که ایاق آقیتور

**ایش** کبر الالف و ایسه کما که را گویند و در کما در ابر است مبارک  
 کار هر کس ظاهر است از قوله طلاق منصرف بجز کامل باین نام پس نموده  
 نصف آرای معارک لغات جفا بی بارزان معانی زده و او و دی افغان  
 در کشیده و ابر رخ مردان **شکر** و دیده و عرب و عجم کشیده **شکر** غنایا  
 بحر میگرد **ایله** کیم کما با غنیم مایه **ایش** کفی تا ققان در و در ایل غنایا  
 ارا و بلا **ایش** شاعر امر حاضریت از مصدر **ایش** شاعر که یعنی تأمیدن **ایش**  
 پنج کار خانه معنی بلکه است و کما که شاعرانی لطیفی تار و بود الفاظ و معانی  
 برگیرند تا فیه بلکه **شکر** پی سحری تأمیدن **شکر** بولوتور تا دینک **شکر**  
 رحم است بویکی رشته نی پر پر کایش **شکر** مؤید محقق است **شکر** و شکر  
 و آغاز و انجام کما را و با شمسند را و گفته شده **ایش** یکای رشته نی تاب  
 صفادین **ایش** یکای کوشلی حکاک مضایق **ایش** شاعر با لکیر و الا **ایش** شاعر  
 و اذن **ایش** شاعر بکشت **شکر** کوشلی مضارع و تمام **شکر** به تمام و کمال











جنا از چپ که اعلی مرتبه عاشق مردان نصیب است گفته شده ای جفا جوهر فنا  
 قبل کرم ای کجا و لا بولغان **ب** بین جفا چنگدین و سین پونا لیغدان خلاص **چکا و لا**  
 باضا و سین و یا و ای کجا و لا پس بحدف یا و ای کانی و نه مقام است حال شد  
 خاک که در دوش نمودن سیلی و مجنون در یک مدغم **ب** پش پش قار لید ای کجا  
 جانیر کین و لوک کیا و نی **ایک** با لکیر نه نمودن و خشی خیوان معانی را دور  
 انصاف این شمشیر شمشیر و کند رو ابد بقید نموده **ک** ملایک و ام نوین  
 و تو ملا پس ده که تو تو فیما **ب** خری کو کلو م که بونیغ ایلاب اول حلقه **ب**  
**ایک** با لکیر متوجه شدن نه زنده یعنی و متوجه شدن فرما و بجا و جلالت  
 گفته **ب** نیک حکیم قار و اقلیم قانی **ب** ای سین کو رک مطلق **ایک** **ب** کمال  
 و پکون اللام عجب کردید **ایفلاق** با لکیر نه شدش از سیمای ضمون  
 شعطا هر است **ب** از کیشی هر لا هر طرف کیش **ب** خضم باشیغای نقاشین **ب**  
**ایک** با لکیر از انواع جوارح هر غر از او کینه در خطاب کردن مجنون بر دمان کبابی

عبارت ایراد شده **ب** هم تنگی فی تشبیه با حیت **ب** هم اتلا زکری غلام  
**ب** با لکیر کرم که در اصل ایسی بوده اگر می چسب غریب قلم که در شک و طرازی  
 سیر مندرق کشته مد عطا هر است **ب** پاوق ای کیم چکارین کرم اولور آقا **ب**  
 چشمه لار و اوسو لور **ب** سیغ هو ابولغای پاوق **ب** با لکیر و الا شمع  
 در حرکت است در یکدانه در لغزیه و اوس **ب** میا پس با و یکدانه در کار بی  
 عین جمیده دنیا صریح نموده **ب** تا پار کوی چو کاندین اید ام **ب** لیکن تا  
 از ام **ب** لیکن تا **ب** پش علی **ب** آنچه درین است خطاب با زبان نامی کرم  
 ده که سلی نامی اید ام دور وین چسته حال **ب** کلف اید ای ساربان  
 قرانی بونیغ قاتاق **ب** چه شسته است باخیه کی از فضیله عرب و خطابت  
 منازل هر دسیر فراق و کرم سیر سلی نقل شده **ب** ای سیر سلی **ب** علی  
 بل لا من لا فی تصنیف رواج **ب** و بل راجع است **ب** سیم و کیشی **ب** ثلاث الا  
 و الیه باز البلاغ **ب** و بمعنی صریح حاصل می شود در طی رباعی که در نظم الحواجر است







قدم او روی تو رک مهد قندی **قویوت** ایماک یو کورکا جند قیدی **ایماک**  
 بالکسپه اشم غل این بابست چنانکه درین بیت تصریح نموده **هر** کورکا  
 یاشی ایماک لکان پر باشد یک **میل** تیار تو فرغتا اولو کورکوسی بو ایماکی **ایماک**  
 محل مضارع باب مذکور است ایماک ندیم صیغه مکمل لامع **ایماک** ارجون  
 سیاق این بیت یکشدن یا غرور و اولم اشعاری نمیده یثو و زبان قلم  
 حرفی معنی **ایماک** ایماک ندیم **ایماک** که قیاد اعی اهل اولما ایماک **ایماک**  
 بالکسپه خبر از زمان نهنی است یعنی بوده می آید چنانکه از فحوی این جمله کبی  
 بصورت نظم در آمده ظاهر است **ایماک** کورکول آلوده عجب دلر با ایشو **ایماک**  
 فی دلر با که بلای خد ایشو **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک**  
 صیغه مکمل لامع **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک**  
 که کبی لازم است یک خا **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک**  
 فاشکنده **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک**

**ایماک** بالکسپه حصه دادم در و ایماک **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک**  
 نصرت **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک**  
 ایماک **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک**  
 قوش **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک**  
 سید **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک**  
 معنی **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک**  
 مع **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک**  
 اما **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک**  
 تو **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک**  
**ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک**  
**ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک**  
**ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک**  
**ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک** ایماک **ایماک**



که قیامت و کینه بوی یک تور اول ایتاک **و** همین مقطع کفایت پند  
 بیت و در آن هر دو سینه **ک** را نویسی تا یکدور اول پس و یک  
 پس ایتاک پانچ سیم تا بیت شایب دور ایتاک **ک** یکدور  
 ایراکیم صیغه تکلم یعنی سوخته شد از پوز و که از آنش جبران چسبند  
 ای نویسی هر دو سینه لار کو لوب اول پوز و دیادی یکم سینه لار  
 عشاق بچسبند ایراکیم **ک** یکدور ایتاک در میان رفته کشته  
 ایور کاج نیره سینه و دور فلک و ایتاک لوب قاتقان انجا چسبند  
**ن** یعنی و همراه این سینه لطفی که در حال لطف است معینه شود و قاید  
 بخون قارور ایزدی مضطرب غم داشته **ک** یکدور یکدور ایزدی  
 پیر نای **ک** یکدور و تا بودن غم چینه کنی که راجحان پس و قاصد  
 خوریت **ک** یکدور قیام باقیم احم قیل ای سپه و یکم دور بسی ایادی قات  
 در غاف **ک** نویسی **ک** یکدور ایتاک کرم شدن مجاز است از کرم

اینماق چون شرارت ظاهر ایتاک **و** در اول حرارت ظاهر ایتاک  
 ایتاقان تب در **ک** نویسی هم او را دی جانیم **س** ارجع سوزیدی یعنی  
 ایتاقان ارجع شربت ایزد نای **ک** یکدور ایتاک ارجع ایتاقان  
 در کرد و آب بحر عقیق سینه طاهر است که در کرد و آب ایتاقان  
 هم ایتاقان ایتاقان ایتاقان **ک** یکدور ایتاقان ایتاقان  
 نیم ایتاقان ایتاقان ایتاقان **ک** یکدور ایتاقان ایتاقان  
 زبان آورده **ک** یکدور ایتاقان ایتاقان **ک** یکدور ایتاقان  
 قیام فی طهر **ک** یکدور ایتاقان ایتاقان **ک** یکدور ایتاقان  
**ک** یکدور ایتاقان ایتاقان **ک** یکدور ایتاقان ایتاقان  
 قیام فی طهر **ک** یکدور ایتاقان ایتاقان **ک** یکدور ایتاقان  
 ایتاقان ایتاقان **ک** یکدور ایتاقان ایتاقان **ک** یکدور ایتاقان  
 الالف **ک** یکدور ایتاقان ایتاقان **ک** یکدور ایتاقان ایتاقان







تو شوغونک او شول اشیک کا توینک **باب اول** **مهمه**  
 زود و شدن نو که در سیما ب خطرانی من سپرده است معنی نو  
 لاج نیست **باب** پند هر چه بات کیب کور و نور نکا کج **کج** کیان پخ  
 کج باریب کور و نور نکا بات **توق** زود و شدن این معنی در خطی و در صورت  
 یافت و بخت ادا نموده **دیس** که نوای کیلوم داعی اولور کوم **اول**  
 اولدی بو حیرت دیل کیل مگری اچون باراق **چا** بالون سه را کونید که در  
 رومیه قاموتمه اولست از باغی که در دیاچه دیوان چارم در معنی شهر **کوشه**  
 روزی انکار چاکام بولون یارب **هم** شته تی بر دوام بولون یارب  
 هم دولتی مستدام بولون یارب **و** چاکه در حیرت الابرار از و اردند  
 بزم بر سیاه خانه نشینان تیره روز خبر داده **بار** چاکه لاک حادثه نایز **کج**  
 بار چاکون ظلم ایلی کا چین **باری** ساد و سپه داتی و دخت که حیات  
 لفظ دیگر باشد در آغاز دیاچه در صفت خاقان عصر خود سپه داده

شکی کم شکی دی بی سعی و کوشش **باری** شه لاریس ارتوق پچی شش  
 بیای فارسی خانه که درال از خنس و دواب و عوالم را محافظت نمایند در  
 حسانت و نور قلع از کشت **جمل** دیک قوی یورنگدین زیاده **دوی** یور  
 یکلیغ یاد و یاد **هم** شمع با عید و رباب **لال** عید **ر** پلسم روزه میخارج در متح  
 نمودن گفته روزه این کورهای نکلند **قجی** پائل **لک** آل بریم **هنا**  
 هم کور و نکاح تول قلع **بار** از شمشه که است در میان و معنی بطریق  
 و نشه از حیرت اچاز نکور و از برای هر یک مثالی برت مطور شود **اول** شش  
 ثانی هر یک از اینها **خمس** در منع میگیر سپه از سپه کعبه پادشاه آن عصر فرمود  
 باشینکه ابو کیم کعبه پاری کیلای سین **اول** مسجد قهی غادی کیلای سین  
 بختی که کونول که مگری یک خض اوینی **و** کر جانی تو مایا کیلای سین  
 تو مایا سین **بار** مایا **از** کج کلامی غنایب از بک کل مفا رخا که کشت  
 تصرف برکت ش **پنج** کدا شمه مضمون ثانی است **دیگر** و **دوب**











و طبرستان صدق است عا و ما و طبرستان اولی انچه الفاظ در است  
 میطر مال و پر بر هم باشد اندک خد کنیک ز منی اچکین بلالانی یوقان شمس  
 ایر و طغنی که آقامی خوشن بلالین آشیان کور کاج **آ** مادر باب و چون  
 در مقاله اقلات حیرت الابرار و غطی تامل سخن کز دل بر پیشل شروید و حیات  
 چنانستی ساخته چون یولو را یردی بلالاب ذوقاک **آ** مور بالین تیرا زنی  
**آ** بلالاب شمس و شمال کر سپه شمال دیار طغنی را بر مصرع این است مایه  
 از خوان آقامی **آ** ایدنی خدمت در ابر قول **آ** مایه حمت مده اکل اول **آ** کاج  
**آ** بالی ایمنه عید است افرای موق است در اصطلاح و است جمال **آ** چرخ  
 این است آب حیات بر آب شسته لبان چکانه قبی جان **آ** قیاس بول لیک  
 حیاتین **آ** اولور و آهسته مایه چون تاینر دور لار شمشیر لاسو **آ** و چاکه درین  
 شکایت بفرمایند رسیدن کردون را باین **آ** کوشن و ارباب شمس **آ** منور  
 گوشت ایر مایس شمشیر لار شمشیر قول غیاپ **آ** اول قیاس حیدر اول **آ** کوشن

**بنی** البته در کلمه پسته بندشی باغبان قدرت ویران شعار بطور طبع است  
 حاد غالب و خیاره اشکی غلق ترجمه ایلانک میاستح الالباب **آ** کچم کچم  
 از آب و خاک لفظ و معنی این است که پای خیال کل حیرت فرو میرود و در وقت  
 از آب در پست پرون آمد **آ** جوانک اولای ایوی نمیک تمنی بلخ مایان  
 پکریم نمیک ایوی حیر که نمونه مرغ ایتنا و در **آ** مایه از دل در شپت حور  
 کور خان **آ** مش دو جان ترابه خبر مید **آ** کونیل جان کوز و مد اسکین **آ** کچم کچم  
 بالغ چینی فخر الابرار لایل در یاد قان کور کاج **آ** مایه مایه چنانچه طریقت  
 نمید و میشود عقل و موسیقی قویا هم اولی **آ** کچم کچم **آ** کچم کچم  
 کچم اول **آ** مایه و در **آ** کچم کچم **آ** کچم کچم **آ** کچم کچم **آ** کچم کچم  
 حیرت چکدن آب حیات از کلمه جانان و از **آ** کچم کچم **آ** کچم کچم **آ** کچم کچم  
 آهسته و اوبر باغلا پامور آب حیات **آ** مایه مایه **آ** کچم کچم **آ** کچم کچم  
 پایل **آ** لیک آل بایرام بلالی هم کور و کاج **آ** کچم کچم **آ** کچم کچم











[illegible]







خول آلودایا پس **سپاتی** بالکیر که نبدنی کلک که کمر بستیر و پست زمر بستیر  
 پرمغان سخن را چن بستیر منو **پست** ویر پری قولوغیا اول که دیر پل علای  
 چن و یکای کیم اول کیشی ز ماری بولغت ی سپاتی **پست** بکیر الی ویش کپو  
 و بعد در حیرت الابرار در طی توحید و سجد سجده ای آغا پخوری بنود و کبری  
 شیر صدق از دهاں دوشینر کان معانی در قاطع الفاظ پیچیده می آید **پست** روضه  
 جنت غایبک حالری غنچه وحدت غایبک رالری **پست** بالکیر  
 افاده معنی محبت نماید مثلا در مقام جانی زید مع عمر و فلاں کیدنی فلاں **پست**  
 کفته میشود در بسیار مواضع واقع میشود خصوصا در نظم طبع که در بعضی صبح نورانی  
 فلک رسالت کفته میشود **پست** وصال بسجده آرتوق غروج اقامت کیم **پست** صبح  
 دیک ایدی اول برق نمر لاسا **پست** و کاه بخند رانیر است حال میشود در جمله  
 که چون صبح و نیم طلوع نموده **پست** زری بر افینک ایزی هر و سیر برق آنا **پست** برق  
 سیری سلاوی سبی فلک **پست** بالاشباع هم آست پست عبارت علای

پست

و پست معنی میت هم می آید چاکه دیر پست که معنی علم است **پست** قول کلام  
 زلف و خال و حلیه که جو دین قاجام **پست** آید و کو کپو مد اول عشق ایمل و است کپو  
 و چاکه دیر پست **پست** اول شای کیم سینه دایب ایکنان کو کپو ککا اور تا هم **پست** جانی  
 بارسا اول ایک قولوغیا سکلور و **پست** در فعل مقدری است معال می **پست** معنی  
 چاکه از طور نیست ال مفوم شود **پست** تو کولار کو کپو مانوشلنت در یکجی سکلور **پست**  
 تعم و دست پراس کیم کابولمای در هم **پست** از باب مبالغه است معنی بشند  
 در حالت غماں شعور از دست داول **پست** باد و طلب طیب حادق **پست** فون  
 کفته شد **پست** کیتور و ملازیم کخته دانی **پست** ایل ار شیر نانی **پست**  
 پاکیر و الاشباع **پست** از فرق رککان چاکه می قطع شهادت **پست**  
 ای نوای می کابلس اول صتم لولی و شن **پست** کاک چاق کاک شحقاق  
 کاکوت **پست** کیر باورینه کیمول هم کونند و سپک زانه در دست قومی  
 کیر خنیر **پست** که و نه کخته با طیرق که ایش از جمله پوخت کیری در **پست**















**تغییر** نوع تا و پ کون نوع ورق و رخی است که در بلاد هند از برای حمل  
 و زیاده اش شهابی است و بلفظ پان است بهار یا قه چاک که در  
 چیدان است و **تغییر** طایر سار است ایدی مقبول **تغییر** سوده شد  
**تغییر** پرش شدن بحر و یا غروب و یا طلوع از برای شهابی است  
 درین شعر که افاده پرش شدن یا غرضی است ظاهر شود **تغییر** قه چاک با ده  
 قوی یا غرضی است که غم زهری پلا جامیم تو لو تو ریکه **تغییر**  
 ملاش کردن **تغییر** حکایت نغین حکم است چاک که این شهابی است  
**تغییر** بحر نیک شامید اگر جان تالا شمان تا کونجا **تغییر** شامع و طریقی  
**تغییر** شلاق **تغییر** معنی دانی که عبارت از لفظ دیگر واقع میشود چاک که در حیرت  
 مذکور است **تغییر** پروکل و لاله سه دیداری **تغییر** یک او تو نیک تغیری  
**تغییر** رخسار سپید و صفت بهار و آرایش چمن قطرات **تغییر** مطهره که  
 بولدی ن در لاری **تغییر** قریل نال و یک معنی قیدی بریان شخ **تغییر**

در حیرت المار و در صفت خزان و رنگ در بخش شهابی از چمن و مان  
 برق طهور پوست **تغییر** تالاف خزان ناوکی بران بولوب **تغییر** حسیه ابر ناوک چکان بولوب  
**تغییر** مانده شدن از رفتار ماندن کیمت قدم در دشت صفی تحریر عارست **تغییر**  
**تغییر** قیل و زلوک و شستی طی است ساسانک مقصد قاپایش **تغییر** نانی تاکیم  
 اگر اسبابان قطعی وین تالقان **تغییر** شلاق نیز مترادف است با این معنی از قاصد و ماندن  
 خودی که دوشس پاک را اگران تر بارست کوفه **تغییر** بولدی قافله پالارو  
 کویم کوکین **تغییر** خلاصی است که ابرو بولدی تا دشت **تغییر** شهابی  
 در طی حکایت فرهاد و اجتماع طارین چمن و خطا از برای طغیانی التماس  
 عشق **تغییر** خطا چمن و اما تالاب نازین **تغییر** ملاحت **تغییر** سیمه  
 چکن مصدر فعل لازم تا مفرق معنی حکایت می آید **تغییر** رکن **تغییر**  
 چمن معسل تالان می کلر کن بصور بهار خطاب نموده **تغییر** شهابی  
 کل لاری **تغییر** قهره اندیز **تغییر** پو و ار چاقه است **تغییر**



**تاک** بکون کاف عسی و قصبج که در محاورات حال تبدیل الی ایستاده  
 طوع است خال را از مطلع بنا کوشش خواب نخو چنن فال و **تو** یوزیک  
 خالیک لفظه دو چو صبح از ابوالقاسم یوق ایرسا کورما دو ک کب  
 یولدوزی هر کفرش ابوالقاسم و در مقام اراده اشهای غایت زمانی با  
 و تاک **تو** بخا کفته شود از جمله است این مطلع که چو صبح دویم از سر خط  
 کرباں چاک پس زده کشی وصال تونی یاری پر لای **تو** بخا جمالی شمعیا  
 حینا نظر تاک **تو** بخا در مقام محب و فقی آن نیز استعمال شود از جمله مطلع  
 تاک یوق اورماق یوز بوسه کردان مجنون هر طرف **تو** غیب یاز بول  
 و یک پو مجنون هر طرف **تو** چنن از برای عجیب **تو** غزین آجغ نو  
 آتیب ظاهرا قیاز هر چشم **تو** غیب ایماست مورسته شور و ناک ایماست  
**تو** غزلها چیدن در صفت ولادت نسبه باد و در قاطع چیدن او زاده عشق  
 اش نهاده کفته شد **تو** حریر و حله اگر با غلابان است **تو** مرصع هند پیکه

از نو

و از میوه است آنچه در مقام تهدید چنن و در تکلیف ترک عشق شیر کشته  
**تو** بخا کونین سوک اوت ایلا بفرزاد **تو** ناموغ اوتی قیاس **تو** بخا  
**تو** بخا معین محبه موضوع از برای حجم است پو حکا اش پد و عشق را که ناله  
 لموقده اتی مطلع علی الاشد سراره است از الی **تو** بخا اش  
 اولو روایمی ناموغ ایماست ازل ایما و هم ایما میدین اما منکا اغاریش  
**تو** بخا **تو** بخا معین محبه علامت که بردوات و غیر آن که از نده چاکه در کاش  
 مسعود و نگارون را بقای خود شناس **تو** بخا چو نظر قیاسی دشت پاماقی  
 اول مداتوشی **تو** بخا **تو** بخا حرکت عیفت را کونند و چمنون پکنه **تو** بخا  
 و بخا بر نمودن باد از اجداد کفته است **تو** بخا بویا کلیغ چرک کیشی اق فال ایلا  
 پله اجمع اولدی مثال ایلا **تو** بخا کیشیدن فصل فرمودن شی محل و کمره شقایق  
 مستقبل در حکایت پاسخ دادن سر با دجنه و وعید آمدن بدام جوینده و خرابی  
**تو** بخا **تو** بخا شیری آویدین ایتقای **تو** بخا خلیکا تو فرغین تاشیتقای **تو** بخا **تو** بخا

کسی



تا نشان کشیده ازین جمله است آنچه درین است از اشیاء ضعیف و ناتوانی  
 گفته شد ضعف اگر اقتضا نماید تا نشان دیک و در و در هر زمان کور پاک پنهان  
 گویند و یوارید **تا** که دام میگویند بلال گوشه بروی لیلای یمنی آنچه  
 بام است این است بجایین سپهر که در این چنین نموده منادی از تجماع سپه  
 سفید و سیاه الفاظ و معانی نیست که در مجموعون شکر خاقان گفته شد  
**و** چهره کا ایلام میباید و بطحار تو ای هر طرف میگردی اول چار  
 قایل استیدی یا نه ای طاق او چون معمار سبع قدرت ایملی با غلایان  
 قاشک تامی چنین **و** حاشا در این مطلع که از پر و از بگو تر حرم بدور بام کوئی خانی  
**و** تا میداید این پس کبوتر خلی بوجرات پلا کیم بر ملا رگیدی عشق تو با تو  
 پلا **تا** قان بالان و غارت کرد پنت چاکمه در جلد و سپهر که جمع که فرادار  
 پیوشی اسیر نموده بر نم خنجر و احضار نموده نموده گفته شد **و** تو تو بجلد و  
 باز تا قان قان **و** دیدن کیم امایش لار تانی تا قان **تا** قان حشید تا قان

مصدر بابت تعدیل عبارت از چشیدن از مواد نهای نهستانی خوان  
 وضاحت نکش اینگونه ازین شعر برای نیت بزم اجاب نیت داده **و** ق  
 اللیلوی شد بخلع **و** مذاقیم کیم اولوم ترسیمی تانی **تا** چوپ کنه یافان  
 چوب زدن از طی حکایت معبود و زدن او در بسیار گفته شده است  
 دیدی عالم که بس قینک اورمانک **و** بگوئی تانی یا قلاب اول تو زمانک  
**و** بوق تعظیم که در حال انعام بین ارکو چکان نسبت بزرگان واقع میشود چنان  
 درین شب بنابر رسوم ترکانه که در حال قیر خوردن تعظیم میکنند گفته شد **و** حلال  
 سونی دیک دور کرد از کیم توپ **و** بوق قلیب یو کونوب بوستاقان  
 قیر **و** نایغ بصر با نوع از انواع جبه که در فارسی با زدن حشر و فست جز از شکامی  
 جمعی از پارس که چون نایغ در جمع نمودن مشت زدن زدن می بیند نایغ  
 داده **و** نایغ کیسی بود بولون شکام قی پر لا نایغ که تعشوردی لوتین نایغ **و** چاکمه  
 نایغ نایغ فی عجب کنج اسپه آقان کیشی میک **و** بوغصه سنج و راعای می







پرخ تارت خنجر حراں بوتون قومید دی پر ذره باغیر منی بوتون **کونکاکار**  
 پرنی چال ایلا دی **تونی** بلایق پیرایش یارب بوتون **تونی** بالضم شیرین  
 از طایفه لفظ و معنی این شعر ظاهر است **تونی** تو میسم بارانیک حینعا قیاده  
 فی طقیم بارانیک عشقیدین کز ره قید **تونی** بلاشباع رخ بست چاکه پرن  
 تون آقا کوک تو یقوجا تو ز تو کوب **کونک** بحر نیل داعی موز تو کوب **تونی**  
 بلاشباع **تونی** بلاشباع اسما مترادف ابی معنی قسم حیوانات مثل انسان  
 و بشر بدلت ایست که ذکر میشود اول چاکه خراز احوال مجنون و العو شمشیر  
 بان بکر خون **تونی** آیت قولاقی پر لا **تونی** باشیش قاشیب تو غنی پر لا **تونی**  
 نیز در وصف غنم ال که مجنون الهی کشف **تونی** تو یاقی یامس اکلا سام کاهی **تونی**  
 قلم او چکایسمای **تونی** و موبد این تعال است این شعر **تونی** که کوراق و مرهین **تونی**  
 من شوقین **تونی** هم مسته احمق اولو بتور باداپین تو نیاقی **تونی** باهنم والا شباع  
 سطح معنی هر طرف که در تارنی و دری هر طرف و در محاورات ترک و زم

و عراق و عجم و یب خوانند از در زینش چاکه تحقیق این لغت شاه صدق  
 جان میر سپ **تونی** قوج تو پند کور و نک با ده در دینی **تونی** غم کوراقان تولا کونک  
 در غنهای دیک **تونی** بلاشباع تاون و آرام کرشن **تونی** ارشید **تونی**  
 شعر بر آرام کرشن پر زاده ان معانیت و رتبه خانه الفاظ اول پیر زان را آرام  
 حال میشود **تونی** عرا و تو ب پر اچرا مان جالمی پورپ وای کیم **تونی** آیتا الما پسین  
 جواں هر نی کونکوم توقا بان **تونی** مضارع لغی از کنایه اینکه نمی است در دست  
 زاهکم حوصله بی آرام کشف **تونی** زاهمی رسو اید بی سیکس اوزی قیدی **تونی**  
 کونک کاجانه فی رینو **تونی** بلاشباع تاب دادن او یکبشخانه بغت را  
 باین و مصلح کوشمال داده **تونی** پایا مملک خاریم عذر یقا پالما قیلاق **تونی**  
 پر قندی غریقا تو قیس قی لا قیم توقا بان **تونی** توقا نیب باالضم والا شباع **تونی**  
 مات داده شد **تونی** پوز جرنیک کچرا هر دم ضعیف بقو جیمیم **تونی** **تونی**  
 نوشاق قیل مثل لیک اورتاوزین توقا نیب **تونی** بالا بالضم رله ز یوزین **تونی**







[illegible]

گرم

و آن زمان درازم بگوئین باز تو ز تارستان خوشگو خوشباز یک  
 سانس معانی زمین در صراع ثانی خانه بشود **پارسی** پارسای پارس  
 من تو پام بول فی تیغ و فی تو ز دیب کف فی آبادی چول هر تو کی کنگر  
 بکف تول **اول** قاحپا وین قاپام وین قاحپام اول **شک** وین  
 چاکه ازین **شبه** تو شوب قصر اکر یوزد پای کلر کف تو قید میشت کر فنی  
 در کف **شکلان** افتاده مضمون این بیت افشا دکان اش محبت **پای**  
**شهر** بگرامی کپه اکیم کومش جو بسم زار دیک **کیم** تا چوب تور برق شکی و اقا  
 توشان تار دیک **شوک** بالضم شکاف و بقعه را کونید مناسب این مقام  
 مطهر می چسب که بر زبان مستم میسود این اورا قیام کو کونک کعبه اودین  
 معین آرتوق آغا مشک **بو** خلوت کعبه ابادا که کیر پناهم **بو** کین  
 وین مال **فراق** اودیتین **المیش** شک شک **عینیم** **بو** لطف فراق  
 میرا و قدس ایر و درجایکی توشوک **توت** بالضم مرتبه چهار پست **عین** **توت**







این پست که مرغ در آب بعد از آب در آتش چرخش پخته شود  
 حاصل است **تشنه** کل خنجر سید او توفیق و فایز کو کول **تشنه**  
 چاکیدن **تشنه** کل کول **تشنه** بالاسباع دهم را گویند از پنج و تا بست نام  
 قلم که بر سواد منجمه از عطار بخشن و انداختن فی سیه بدم افشان بر خاک  
 معانی بدم لطف اهر است **تشنه** پاشک پیرین او پامی نو خالید  
 که در آن قافیه است و در مایه پسم اولدی توزاق و چاکه در خمار شوق  
 شیرین بر آب است احوال فراد **تشنه** پزم پری فراخی پر کلیمش نواز  
 ایاتی پر کلیمش **تشنه** بالاسباع طریقی که بجهت آب و شراب وضع کرده  
 چاکه در صفت بزم آرای بر حایت پکند که پست **تشنه** حرجی تو کف  
 پر لاجام **تشنه** معاف و نمایش و انور شیده غام **تشنه** و بالاسباع سیدی را گویند  
 چاکه درین پست موافق شده بزم اندان بی تکلف که در قید منجمه بخشن  
 طرف باد و پستند که است **تشنه** آو و اسکیدن ایر و روست پو کف

نادرانی منم ایر و کر قزاق او قیل کر **تشنه** طریقی که چون ملکه و از برای  
 قیصر چنانچه چاکه درین شعر تصحیح شده **تشنه** قایم او اولو تودی بی یو قیل باغی تو قیل  
 کیم چاکه درین شعر تصحیح شده **تشنه** قایم او اولو تودی بی یو قیل باغی تو قیل  
 بر تون آید نسبت یتم ایر و می **تشنه** اول خجاستین کم اولدی ایر و می **تشنه**  
 میک راکین مین پرای **تشنه** فی یاصب فی ایر و می **تشنه** بالاسباع  
 در تازی کلک کونند دیلی جنون در تعریف باغ کشته شد **تشنه** بر بلند فی کف  
 و زنا کوزی و در وقایع **تشنه** بالاسباع دهم در عشر است او فیکه  
 در حال **تشنه** بر لغای ایر و می یوزنومان میک در و محنت کاشکی **تشنه** بولمانای ای  
 در و وقت کاشکی **تشنه** فی میغ نیز آید که در محاوره اول **تشنه** فی میغ  
 میخوشند **تشنه** بزم تا و بشیش مجید خواب را گویند چاکه درین شعر  
 دیدیم کیم تو شتا محراب پیکر اکو در دم کا فرستی **تشنه** دیدی کو کول نوای  
 کیم کوزده خاشه **تشنه** بالاسباع **تشنه** بالاسباع طریقی که بجهت آب و شراب وضع کرده











[illegible]

خداوند یوز یک کور و یک تیلاب یا پس نویی کوکلی پیا قدیس  
 خدای ایاکون تیلاب یونگانی فنیک کوکلی نیند و در نیم یکدیگر  
 نیم هم در صورت نیمه واقع می شود یعنی یکدیگر و از قطرات کگل  
 قطره بر منحه خیر ایند عا شده ازین صادق تر نیست قطره ملت توان  
 حیرم ایش ایلا کیم تیر تم سکا از تنیل کا غدی نیم بو تعای پیغ  
 با کپ آهین اگویند در حیرت الابرار در معش و عس کوه مرغ خیم  
 در چون تو غوب پیغ مسا با بو تیر وین تو غوب ترناق با کپ از پیغ  
 سیار و در حکایت فرخنده و آغا عشق او باد آدام بنی غروب ستم بار ک  
 قاتل با طر چن استنما نود و یوزنی ترناق سکا کفار یکان و برک سپین  
 دلا در آریگان با کپ و سبکون انون پساوی و بر بر کجف نون بنی پیغ  
 نظیر پیش فلان نیک و بهان نیک از آدا آده پسر وین مثل کاشان  
 خاست ایند عا بنی و واقع شد و پسر و کیم نیک و ما پس از زدی پیغ



اندال بکر و با پستو رخیل قدی پر لایمکت **باب** صورت ثانی در فرغ و بخت  
 صفت و بخت قصر خور و بخت **ب** هم بود جهان سودای یکی **ب** بخت  
 حکم نهاده یکی **ب** خورشید **ب** خورشید **ب** خورشید **ب** خورشید **ب** خورشید  
 و بخت **ب** تا نیم در دو بلا خاره لاریه **ب** لاریه **ب** لاریه **ب** لاریه **ب** لاریه  
 لاریه **ب** خورشید **ب** خورشید **ب** خورشید **ب** خورشید **ب** خورشید  
 بر قامت معانی این شعر ظاهر است **ب** خورشید **ب** خورشید **ب** خورشید  
 یو قامت **ب** و که یوزشته **ب** خورشید **ب** خورشید **ب** خورشید  
 سلاخی مضایع چنانکه در غزیت نمودی شیر **ب** شیر **ب** شیر  
**ب** سلاخی نوش **ب** سلاخی **ب** سلاخی **ب** سلاخی **ب** سلاخی  
**ب** سلاخی **ب** سلاخی **ب** سلاخی **ب** سلاخی **ب** سلاخی  
 چنانکه بر قیاس و نشانه ازین دو بیت معلومست **ب** با شاعرانیک  
 با غزیم **ب** با غزیم **ب** با غزیم **ب** با غزیم **ب** با غزیم

کوخنده با شصت یک کیرا کایول بولور **ب** چنانکه شصت **ب** چنانکه شصت  
 کیرا کایول **ب** کیرا کایول **ب** کیرا کایول **ب** کیرا کایول  
 قانین **ب** قانین **ب** قانین **ب** قانین **ب** قانین  
 زینال **ب** زینال **ب** زینال **ب** زینال **ب** زینال  
 ضعف و مستی **ب** ضعف و مستی **ب** ضعف و مستی  
 یارب **ب** یارب **ب** یارب **ب** یارب **ب** یارب  
 مثل **ب** مثل **ب** مثل **ب** مثل **ب** مثل  
 بر لطف **ب** بر لطف **ب** بر لطف **ب** بر لطف **ب** بر لطف  
 با سوس **ب** با سوس **ب** با سوس **ب** با سوس **ب** با سوس  
 سیاه **ب** سیاه **ب** سیاه **ب** سیاه **ب** سیاه  
 در کمر **ب** در کمر **ب** در کمر **ب** در کمر **ب** در کمر  
 در وقت **ب** در وقت **ب** در وقت **ب** در وقت **ب** در وقت



هر چه آید در جهان به سبب بر تو ای وید **بک** از انواع جویج شکر  
**باب پنجم** در شراب را گویند باوه صاف این لغت را از خجالتی چشیده  
 و پازر بایند **بک** چا غرقا تو شکالی تو تو زست از و خواب شکا چو اوتقا  
 تو شتوم ایای عیب و اضطراب شکا **بک** دید بان در لیلی بنسوی  
**غز** اذافی تپسبان چوخل چاوش **بک** کیم بولقان بکیرل کیم بولش **بک** بولم  
 از لغات شکر که است در میان تا شوق و کردن زدن و فعل معدی بنسبت  
 متیر میگرد اما معنی اول چاکمه در فعل مضارع و صفت **بک** و سکار کردن **بک**  
**بک** ایران لار و یک ایر و داب و شعاری **بک** اوق آیت و لور کاشانی  
 ابی ثانی چاکمه در لغت کوی فرهاد با چهره و کوشه **بک** دیدی دیدی قنک  
 قیو **بک** سپاسینه کر چا پارسینه پلور سینه **بک** چا پور و قاضی معدی معنی  
 دو ایندن در حالت معرفت خاقان **بک** یونان این عبارت او است  
 طریق غرض کور **بک** اوردی فی الحال **بک** هر یک معنی این چا پور و فی الحال

در این

هر چه است مضرع از برای آشنای غایت **بک** از آنکه در زمان بهشت یاد نکند  
 و عامر و دوا جاز است **بک** درین متواند چاکمه در لغت **بک** کافاج و آتش **بک**  
 از برای افا و معنی مسج و شام و چاکمه در لغت **بک** کافاج و آتش **بک**  
 مثال **بک** کیمشی وصال تونی باری پر لایا **بک** کافاج و آتش **بک** کافاج و آتش  
**بک** کافاج و آتش **بک** کافاج و آتش **بک** کافاج و آتش **بک** کافاج و آتش  
 و طلب کردن **بک** کافاج و آتش **بک** کافاج و آتش **بک** کافاج و آتش  
 سانی **بک** کافاج و آتش **بک** کافاج و آتش **بک** کافاج و آتش  
 درین قطع است **بک** کافاج و آتش **بک** کافاج و آتش **بک** کافاج و آتش  
 پر ناز و قاضی و لغت **بک** کافاج و آتش **بک** کافاج و آتش  
**باب** مناجات **بک** کافاج و آتش **بک** کافاج و آتش **بک** کافاج و آتش  
 و ف **بک** کافاج و آتش **بک** کافاج و آتش **بک** کافاج و آتش  
**بک** کافاج و آتش **بک** کافاج و آتش **بک** کافاج و آتش

در این



























چندی که عسیر معانی قیاس چیده امان آید اما آنجا نیک جانها پیدا  
 چندی که معنی حکایت از نفس می آید چنانچه است چهرت اول تو روی نمی نشیند  
 کینه و جام فاکیم چیده ای آنگاه بگویند چونک اینک بجز خفا که بجز  
 و فانی صورت و بدن را کندن گویند در بدایت خار خار آغوش می  
 از هم و آس و طلاع غیر حار و جسم خود را بنام کن کنده است  
 چیده بر آید ای یک لاری فی هر دم جانیا را دیدی نیک لاری فی هر دم  
 بکسر هم فارسی منته و اندر آکویست قطرات این لب بر صحرای صفت چمن رو کر  
 شیار بجز سیند آکو زوم آتی اولدی آذاق کیم ماموق زالد اسکال توفیق  
 یاقدی آذاق کیم حکمت چیده بکسر هم عربی در ای مصلک پس را گویند ختم فانی  
 اند کو رسد ای کوشش از مطلع یک پست که از یکی از فضیای اتراک را از او  
 در است اهرم چیده و این لغت طالع شده و چیده و یک تیر روی کو کلمه  
 قولای چیده کیم لادی کو زلار او چاق باشادی کو یا که شیار زوم کیم

75  
 چیده بکسر هم عربی غافل است اگر گویند چنانکه درین است و تو نه اند چیده و نیک  
 فی لشکر آیتکای پروسی که نیکب دیو تو لقا است چلا و چیده بکسر هم فارسی چیده  
 شد و معنی نمیشود مثل آید چیده جان او تو دوم هر مقال کوفی چیده ارا  
 پامان اول کتوبد و ریاضه و لغت دور جان ارا چیده بکسر هم معنی چیده و چنانکه  
 حرار و صفت معنی در بدو و بکیم عیاری لفظ چیده و یا شمس ظاهر است چیده پان  
 عالمه اوست کر کل پاری ناپس و چیده و یک کشتن قاجانک چیده  
 چیده پاری چیده بکسر هم کشتن در صفت چیده او پسر که در چیده از کشتن  
 کشته چیده بوزوب غریب پس چیده کیم کیم اوید چیده شمس او تو ان ارا  
 بکسر هم لشکر از جماع لشکر لفظ و معنی در میده ان ایضه ظاهر است چیده بکسر  
 آینه بولدی پسر بکسر کوچ و دروشش بولدی معر که کوچ بکسر چاق و بولدی  
 عزیزان نازک بنام الفاظ را چیده در عرق نازک نیند و است چیده فی شمس  
 کیم چیده است قدور نازک بدن بکسر کل و یک کیم کیم کیم کیم کیم کیم



[illegible]

دب با کسر فعل نایضه و بی شش که بوده است چنانکه از زبان بربر علی  
خاندان پس بگوشت می آید و دب پیش پس کیم نوای جالینی هر کوی پوای  
میل و شول پوزنی قاجاں با و قیور میں نا کو روی دب کسر فعل مضارع شاد  
مخاطب واحد از مقلد است قطع نوای ری دب پس نوای با پیش مثنوی  
بر روی اول تنبیه فی قایدیں نرد منہ ایلا و نیک کبرال بعد عبارت از لفظ  
از که افاده ابتدای غایت زمانی میکند چنانکه در لغت عربی می بر این معنی است  
و منظره چهر و نغمه را و گفته دیدی قایدیں پسین ای مجنون کرده دیدی مجنون  
و طندیں قایدہ اگر دستان با کسر عبارت از اسپم غایت معنی کو خندید  
در این قطع روی نموده که کچھ کو لگو م دور دستان اول پس و کله و کیما دی اکو  
لا یکن کچھ تا کنف اتعوجھا او یعو کیما دی یک حرف پس است مثل تکثیر  
اسباب اضطرابی عاشق از چمن شد با و نغمی معشوق داد و قیران یک  
پس کو لگو م تیار جاں آفتاب شد مثل شکر کبدین مردم که دریا جانان



















[illegible]

بکونہ

[illegible]



[illegible][illegible]



از کوه چنگول کوه کوهل باستانه فی طبع راجع است به قاعه امارت و چنگول  
 پر کا سودر ایست **سوز** که درین صفت هر یکی را گویند و در طبع صافی است  
 که زلال و خوش را از دروغاوت جدا نموده اند صدق همینست عا از زلال است  
 این شمشیر بطور میرسد قاتیق در دیم زلال است استار خاش **سوز** که در کوه  
 قالماس یا شورون تاش **سوز** که باغیتین نوع بهیست که از اطراف کوه  
 درین صفت است در صفت ایشم انهای دروشت پوشیده شده چنگول  
 طاق پیغده شده و در روی هم ریخته شده و پشته نموده **سوز** که در کوه  
 پودره یا خای اوزنی اوزده توده توده **سوز** که باغیتین شام چنگول درین صفت  
 خا به سیاه کاری علم شده **سوز** که در کوه چای اولو کئی تیر کوز و اوردی  
 فی طبع دور که سوز کوه یک پلا و یک تیر متور **سوز** که باغیتین شام چنگول درین صفت  
 زلال تفت و در پانزدها یکجای **سوز** که در کوه چای اولو کئی تیر کوز و اوردی  
 کیم بسین چای راجعی سوزی است چای تاش **سوز** که در کوه چای اولو کئی تیر کوز و اوردی

او آید بطریق که در طبع این شمشیر تصحیح شده **سوز** که در کوه چای اولو کئی تیر کوز و اوردی  
 پر لا اور سپاسم که **سوز** که در کوه چای اولو کئی تیر کوز و اوردی  
**سوز** که در کوه چای اولو کئی تیر کوز و اوردی  
**سوز** که در کوه چای اولو کئی تیر کوز و اوردی  
 سوال نمودن و آب را داخل تاج این دو شعر دلالت بر است لال هر دو  
 اول لال و اول و اول فی طبع این **سوز** که در کوه چای اولو کئی تیر کوز و اوردی  
 ایشم که کئی خا اول چاکب که در کوه چای اولو کئی تیر کوز و اوردی  
 بر ارم با فی طبع راجع شده **سوز** که در کوه چای اولو کئی تیر کوز و اوردی  
 استارینک بهرام **سوز** که در کوه چای اولو کئی تیر کوز و اوردی  
 شام که کئی خا اول چاکب که در کوه چای اولو کئی تیر کوز و اوردی  
 را کوه چاکب که در کوه چای اولو کئی تیر کوز و اوردی  
 بهرام کا باغی پشته **سوز** که در کوه چای اولو کئی تیر کوز و اوردی















[illegible]

انده آورده و چندی که از راه جبار دست و فضا است قدیم بر عباس خواطر عزیزان گشته  
 همیشه در نظر ناخوار و در میزان محبت با صیقل از بد چنانکه است را که کوته و دره **شعر**  
 میسر دور نویسی یا در حسی خنونی تا پیاپی که یعنی بولسا قای دل غنوت پلکان  
 کوکب منخل **عنوان** بعین المعقود و الاقام المشرده و شکش و یکی از حکایات است به  
 صفت جود و سخاوت من ماندی از شاهان پادشاه کشته چنانکه کون بولدی  
 بجز او در کتب بولدی عنوان بر اسپر و دلشک **باب غیر المعقود و المشرده**  
 بالاعف المعقود و المشرده **عنوان** بالاعف المعقود و المشرده فارسی و جمعی  
 در او و همه جا یعنی زب کجگر عارض خوان آمده و غار و بصورت که کور **عنوان**  
 بحدت العاف فی باریک را کونید چنانکه در مقام هر کز نوی کلکی یکایک  
 سکر نیز اما پس عیب قیما پر دیک ایر یا پس نیکر پر لا غار و **عنوان**  
 جلا و اوت تصغیر است مثل از فینه و جو جوک فینه که معنی کدرک و شیرین  
 از غایت و منوع پشمنی از اسپر و است **باب فی المشرده و المعقود** **عنوان**



و لغت تاری پرمان دهان بود از بدون و مقام خون آشی می نیکان مروج  
 رزم کشه انگشت مولود و سیجا بند کانت بخون دشمنی کذا و کزی پوی  
 از جنت قلایه در این لغت یزبسته شده و شاهی قوی دور و رازده پون  
 چو کس اولدی چمن غریبه الله انجی **نفس** لغت تارنیت از گنایه پست مار  
 رد اپست **نفس** پر یوشش و زدن پر خوش پری جولال قیلور نیتول و چون  
 جابجا قیامی بادو پالا اهل معوی نفس مضنون چطور درین شب بطریق  
 و خیمت **نفس** با شیت قیامی از کان دور و روستا مار کیم عشق پیران  
 یک کالایه بولدی **نفس** بالمشغول استخوان حقیقه و مال مسموم و کینه  
 چنانکه ازین اپات ظاهر است **نفس** اکبره العلیک ایدور ایلا کیم بولدی  
 او تو کذا جانیم ایدور ایلا کیم سو کاک اراغ **نفس** یازدست کیم کی اوی مجرایم  
 سو کاک دور و رکه اینک جویند و قور بون **نفس** ایلا **نفس** **نفس** **نفس**  
 دلی الموله کمر بندش هدر این لغت غریب را کمر بست به پند این محشر شده

[illegible]



ناله قیلید و هم ایدی قاتعان دورنگار **آمانی** چنانکه ازین باقی که در شمس اورد  
 بخت معلوم میشود **مهر** جانید اقی چم اکی و انیاق من **آشیک** الغی تازه نالینا  
 نونی داتی مسبرین چالینا خدا قاتعان اکی موطی اکی خالینک **آشیک**  
 آرد اودان ازیس قطع که طوطا دیرست **آشیک** شیخ و رقیب غایب **آشیک** آشی  
 معن اگر قیدین شیک **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ  
**آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ  
 معنولین تر آنکه کویک **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ  
 آنکه یک دور که نوز با خلاب قار اقی کاروان کورکاج **آشیک** شیخ  
 چنانکه دیرین **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ  
 او **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ  
 کونید چنانکه اگر دوش چشم غزالان **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ  
 اورد که دایغ ایرود **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ

**آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ  
 قاتعان **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ  
 سکرای کویک **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ  
**آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ  
 ازیس **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ  
 معنولین **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ  
 اکی **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ  
 سر پوش **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ  
 ای پرو **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ  
 مثال **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ  
 دین **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ  
 ازیس **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ **آشیک** شیخ



کیم تیا چو جان بر دهم **فایض** اتفاق پیشه درخت که حال کوکب است بیا  
 تحقیق این سلسل اصل ازین شعر بطریق شمس ظاهر است **فایض** شمس ازین  
 نمیک کیم مکانند اقامه مادی **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس  
 ظاهر شود **فایض** شمس فی قاضی تولد و رکب پاک بر چاه قیاس وقت پر لایق  
 امریه **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس  
 میساید شود **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس  
 لاشا رلا راکا ولان قارما شمس **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس  
 برین دلال این مسموم شود **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس  
 کاتب تقدیر آمیک مصرع لایق باز قال **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس  
 برهم سینه پیدا و آید **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس  
 متصل کیم **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس  
 و لایق درین **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس

فایض **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس  
 صین با نوزدن ایراد شد **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس  
 و هم **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس  
 کیم **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس  
 در **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس  
 رجز **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس  
 قبان **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس  
 است **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس  
 نوری **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس  
 این **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس  
 صاف **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس  
 کیم **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس **فایض** شمس



این مودب بود و است **پست** پستی شایع در میان کینه ی مردم و بی کولار که  
 ایشان بوی سقا کیراک قاجو **قاجو** پیر را گویند دیگر و تانیت پادشاه است که  
 است حال شده و قاریان زنان پس در رایت از آنجا پست این طبع قاریان  
 چاقه ای و خوش سیت شبیه ای پوششین که عیند قاری پیر لاچرت  
 پوش ای پوششین **قاجو** سیاه برده اند به لالت شریقی منی لازم می آید بانی  
 اول چاکه در شمال **قاجو** لاری می که بسیم قید می پس تا سر قره بولدی پودا  
 بود و طلسم اندین **قاجو** ای **قاجو** سیاه برده دنیا جاکش  
 فلینک نو کچه **قاجو** لاری دوات بخت اقرار **قاجو** تار یک قرا تو نوی  
 بخت قاجو تار یکی ازین و شمس توانی هر دو در عاروشن پست **قاجو** کل  
 ای بخت پیر سلبر دور هر تیره **قاجو** که نوزین آنگاه تو نوزین غم است **قاجو**  
 یق که مشق اینها می است **قاجو** اول عقیدین پادی نور شیده اوزده  
 کفاری شایع **قاجو** **قاجو** در مقام از او بیع نمودن کوش شود و یک **قاجو**

بیع شکر و نمودن کوش **قاجو** کیم ملک پست قاری **قاجو** قاجو شکر  
 کتبا قاری **قاجو** کیم کردن از پای آید کرده و قاجو کیم دشت منور کیم قاجو  
 قاجو پست **قاجو** اول و قاجو در کیمس قاجو قاجو قاجو **قاجو** قاجو  
 قاجو کیمس **قاجو** **قاجو** قاجو قاجو قاجو **قاجو** قاجو قاجو  
 بعضی قاجو کیم اول کیم قاجو قاجو قاجو قاجو قاجو قاجو  
 اول **قاجو** قاجو قاجو قاجو قاجو قاجو قاجو قاجو قاجو  
 بعضی قاجو قاجو قاجو قاجو قاجو قاجو قاجو قاجو  
 می هم انکافات **قاجو** قاجو قاجو قاجو قاجو قاجو قاجو  
 قاجو قاجو قاجو قاجو قاجو قاجو قاجو قاجو  
 چاکه کیم پست **قاجو** قاجو قاجو قاجو قاجو قاجو قاجو  
 سایدین که انی قاجو قاجو قاجو قاجو قاجو قاجو  
 قاجو قاجو قاجو قاجو قاجو قاجو قاجو قاجو



او زبانی خوش گشت پنداری بپوشید **در قیاس** از جمله است آنچه در هر کتاب  
 در دست است در لغت باز از پرده و خمار آید **در قیاس** که قیاس در چای کی می رسد دور  
 کوزه ز زبان چای در یک **در قیاس** شانی و که در کوزه چون در دست  
 قیاس انداختن که در بار سپهر چوب میگرداند زنده رفته چوب را به آب تا بر حال  
 به رسم حال قیاس نام کرده اند از این شانی چای که در دست رو نموده است  
 کتبیک او پاک کاسه می بوق ولی لطف ایلا پاک است چای که در کوزه کوزه ای  
 به دست است قاشق و قیاس **در قیاس** در مقام این که معنی کجا است آمده و کجا معنی  
 هم می آید چای که در قیاس **در قیاس** قیاسی که پس در پر لای میخیزد و در کوزه  
 اولی است و قیاسی بول و کاسی و مقام است قیاس هم از کاسی است  
 در حال جمله است **در قیاس** ای که کوزه نشسته با دایره چون دانی و ای قیاس  
 غافل که سر پر بار و لای سر راه لای قیاسی که ام است و در مقام قیاس  
 کفاری نموده **در قیاس** قیاسی که کوزه یک یوز و کوزه یک یوز **در قیاس**

با کتبیک و یک کسب آری **در قیاس** از قیاس من جهت و طریقت در طریقت  
 نیست و از دست **در قیاس** هر قیاس قیاس هم نظر اول در کاسه منظره را در هر طرف  
 با دست هم کوزه کوزه اول قیاس **در قیاس** قیاسی که در قیاسی که کوزه  
 در قیاس **در قیاس** قیاسی که در قیاسی که کوزه **در قیاس** قیاسی که کوزه  
 در قیاس **در قیاس** قیاسی که کوزه **در قیاس** قیاسی که کوزه  
 در قیاس **در قیاس** قیاسی که کوزه **در قیاس** قیاسی که کوزه  
 در قیاس **در قیاس** قیاسی که کوزه **در قیاس** قیاسی که کوزه  
 در قیاس **در قیاس** قیاسی که کوزه **در قیاس** قیاسی که کوزه































کوکلهک پر منظره ایست مشهوری که در **پشت** کوکلهک یک کل است که در میان  
 کل چمنی بنام اوزدا که گلگون کوکلهک **کوکلهک** بالاسبلع پر نور باو چرخ  
 معنی را در شمس صاف و افلاک این شهر مودود **پشت** غیب و نورانی افلاک  
 فغان و خوشن فرد **کوکلهک** و خوشی فغانی سسم کوکلهک **کوکلهک**  
 در یک کل و در زینت را کوکلهک **کوکلهک** درین **پشت** قاطعوی پر و ان کوکلهک  
 در و یادگار **کوکلهک** از غروب و بجهان کنایه **کوکلهک** و در **کوکلهک** **کوکلهک**  
 حال از مشهوری **کوکلهک** در **کوکلهک** در **کوکلهک** در **کوکلهک** در **کوکلهک**  
 کوکلهک بای **کوکلهک** **کوکلهک** **کوکلهک** **کوکلهک** **کوکلهک** **کوکلهک**  
 با **کوکلهک** **کوکلهک** **کوکلهک** **کوکلهک** **کوکلهک** **کوکلهک**  
 کوکلهک **کوکلهک** **کوکلهک** **کوکلهک** **کوکلهک** **کوکلهک** **کوکلهک**  
 بای **کوکلهک** **کوکلهک** **کوکلهک** **کوکلهک** **کوکلهک** **کوکلهک**  
 دای **کوکلهک** **کوکلهک** **کوکلهک** **کوکلهک** **کوکلهک** **کوکلهک**

[illegible]























































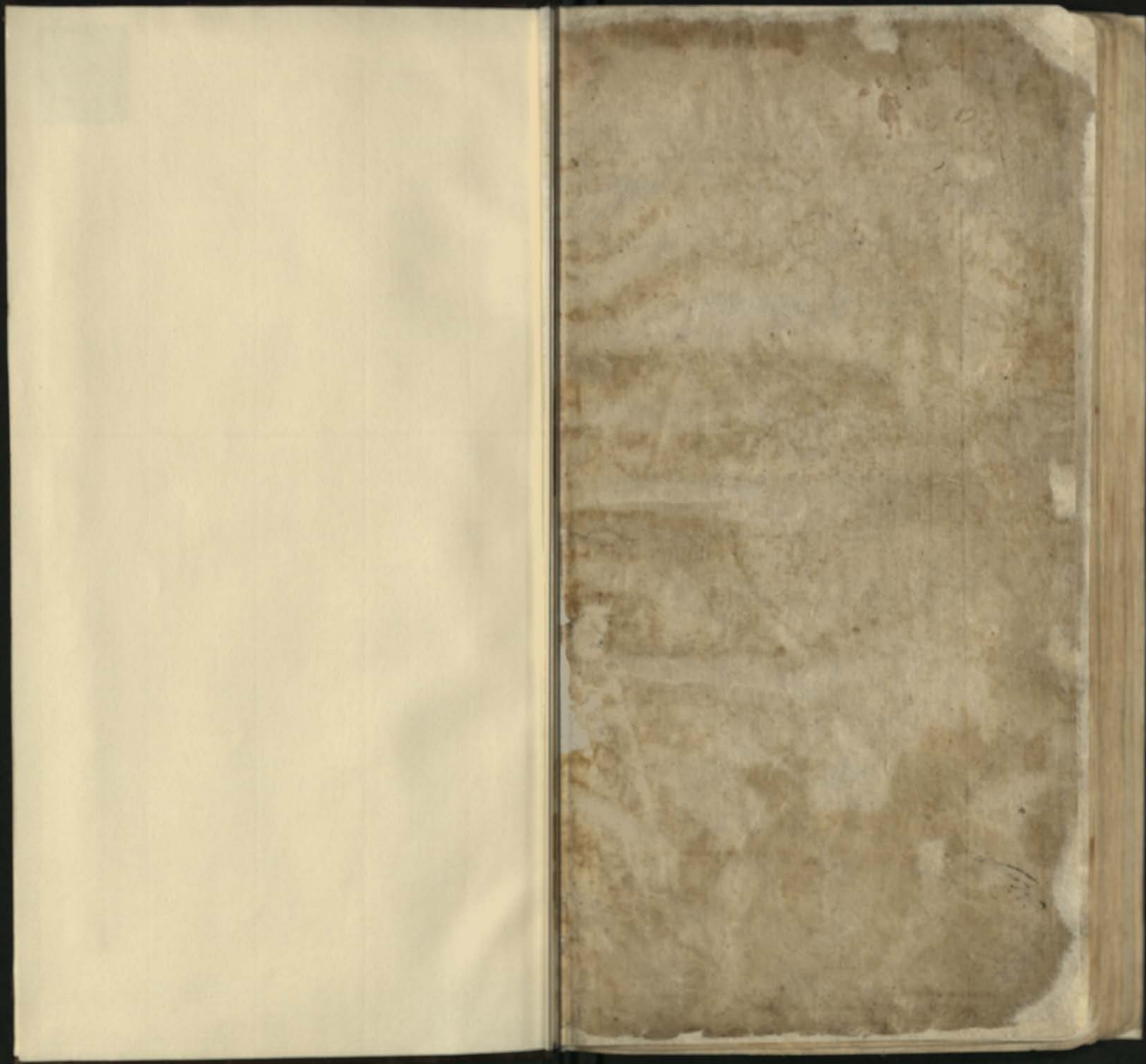
چون قاصد زمره پنهان سپید از آنکه غمها را برین نظر فرشته شادان غمها را برین نظر فرشته شادان  
 و شادان که بعد از تحقق نظر نگاه گوید دعا می آید از منتهی سپید و دل با من پنهان  
 که زینبند و در بار قبول و در دور و در آن که در شوق و اولاد و امر می کنند اندوه و نیستی  
 و باد که در واقع آفرینند و آب و آتش و خاک و بازه تواند شد و در این دنیا  
 به عاقلانه با جمعی چند مشهور منور است تا بولیا می پند استبداد و با خدا که استبداد  
 چندی با جمعی منور است تا بولیا می پند استبداد و با خدا که استبداد  
 با جمعی که با جمعی منور است تا بولیا می پند استبداد و با خدا که استبداد  
 یارب که بویگون فلک کرد و شیدین و بخشی تو یا شیدین یا شیدین یا شیدین  
 با جمعی منور است تا بولیا می پند استبداد و با خدا که استبداد  
 و آتی که خلافت تبار فیض آید و عالم اسیر است و چون پادشاه بولیا

کتاب الفیاض العباد

سپید و دل

MAOYAKADAMIA  
KONYUTARA













بسم الله الرحمن الرحيم

طوبی شیرین تعالیٰ پندی که از آستان نیکو قلم بال کسا کردی بسمند  
نوی سپاسش تعالیٰ است حل شان که بعبس فخطان منی را در کتبش پند  
تعلیم لفظ ابجد شیرین زبانی داده بپندمای ریختن لحنی که در فتنه صند  
دل صاحب سلامت پیرا شود نیایش ذوق لعل لعل عظم بر باد که کرد  
بنی الیافش لفظ را در فقه عارف معنی خموشی از فخر و دهاش و دگر  
به بد خوش پام نسیم سحری را شهر بخت پانی بر سپهر زوی معانی چیده بگو  
سر بهر غنچه را بعبد لیبسیه و اگر بپند پند شاطره مدتش چه در شمع را

خازنه شمع و غنچه صبح نیروشی خرمی را هم پروانه اند که پندستی بل کل در پند  
اگر دایم بکلی رنجا رنگ باغ صفتش و باغ اشعه مزار و چه چو نو از برای  
و اگر تندی سپرد و بخل را بخواه کرد و با وادی شوش مظهر پند که کوی  
در سپهر کست بختیون پریشان کوی خا که کرد و بستاند پند کوی  
عشق نیت سیاه خانه و افسانه زده چو امیر و دیو و پند کل پر پند  
دلفاز را در لحنای شوش اگر غرض نیفتاده و معشقم خانه طبعات بصره بکشد شمع  
که در بد و بدایت را اگر در فغان پس پان حقیقت روشن کند و بی پند  
وادی مجاز را خا طلب در پندش و آینه بدن نای کرد و ب و حد را  
بهر سبقت قتل موج کشت جلاد وادی جنین الوحده فی الکفره مشرق و قوع  
و در تپستی کتان انکار را چو یارای اکنه غایله پر تو متاع پندای  
دانش کرد و در و خای حد و دشت را چو تاب اکنه کفار سر خنده عذر را می شود  
بخت این نامه از دل زبان رسیده و اگر می شود و بغیر از این زبان کجا